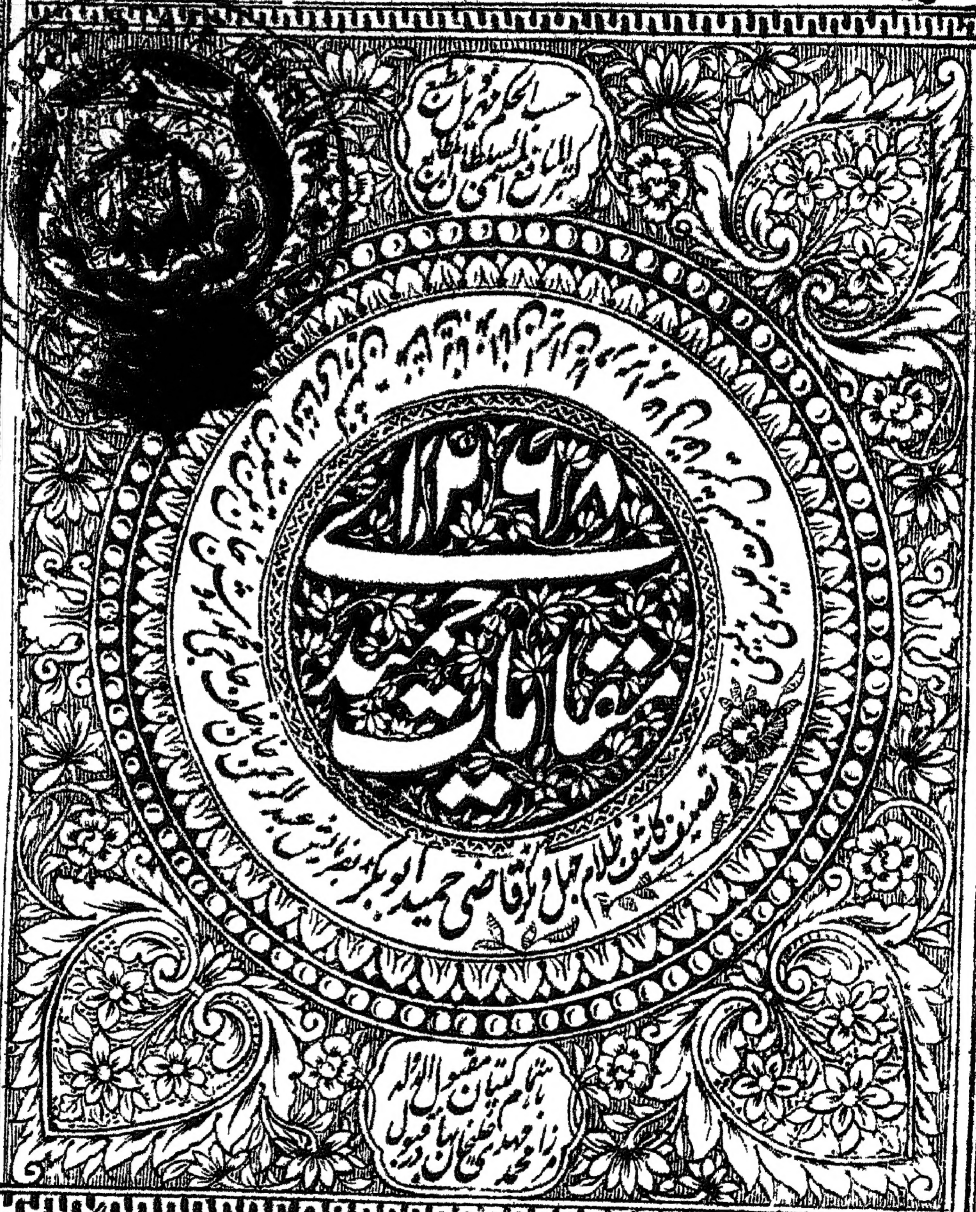


1
1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و این است که چون یک نفر در غریب است بجز از بلاد و حجاز که چون آدم عالم است و چون عالم
 عالم است و در این صبح و شبانی هیچ سخن نگوید و خلق را از راه و خطا کن و آنگاه بفرمانده زبان
 اهل آنکه شایسته گوید که بخت اهل آنکه نوای از بخند آورده و هرست و آنچه بهتر این اجتماع است
 و این لغات افضل و ادب می قدم تحیل برداشتم و صفی چند از پس بگذراشتم و می دیدم حوت
 و آتش برافروخته چشما می گریان و دولهای بریان و عظم بدبخار رسیده و در سخن چین
 کشیده که ای زمره غریب و ای فرقه آویا و ای طایفه غریب و ای ساکنان این بستان شامقالتی گویم
 تنواری است و حالتی نایب که بودی است و دلیل باشم برای که بودی است و بشیر و نذر باشم ساداش حکایت نمود

الوعظ بالعربية فاشبهوا انما المسلمين فاني لکم ناصح امین روی
 اس نهد زبان عربی است + سخن بفرمایید + سخن بفرمایید + سخن بفرمایید

بجایان تازیان و گفت یا فیتان العرب و خطصال الادب انباء السیف و الفل و اهل العلم
 ای جوانان عرب + و دوستان برگزیده ادب و دینان بیخ و دم + و صاحب علم

و العلم و الذي جلاكم بالعلم و الریح و تونواكم بالعلم الناصح ان الله قد فسد و
 و بیه پس قسم آنگاه که روش کرد شمارا مسلم غالب + و گرانبار سات شمارا بیزه حات رواننده بیزه زاید فاسد و

قد فسد و الکرام قد خلت عراهم و كسد انفسا خلاصهم انقطع جوارحهم
 کاسد گردیده و بزرگان برانسته خال شده بدانهای آنها و نارسد کثیف و گردیده آنها بریده است درخت شهای آنها +

و استجلت جنازهم ديارهم خالته و عطاهم بالية راسوهم قد عفت و جوسهم
 و زود رفتند جنازه های آنها د جانهای آنها خالی اند و عطا نمودند به آنها بیهوده و راس و سر و جوس و

قد اطفت قلوبهم من مطعم و طاعوهم و لا طاعهم و لا طاعهم و لا طاعهم و لا طاعهم
 برانسته سرد است بر قلوب آنها از طعام و نورانده و نورده و نه قیام کرده و نه سحر کرده و نه قول کرده و نه حوت کرده و نه کشته و نه

فان كرام الصيدين من هذا و لا هاشم و لا هاشم و لا هاشم و لا هاشم و لا هاشم
 پس که بایست بزرگان صیادان این است و نه هاشم و نه هاشم و نه هاشم و نه هاشم و نه هاشم

و قوههم ريب المسون و قوههم و قوههم و قوههم و قوههم و قوههم
 و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته

و قوههم ريب المسون و قوههم و قوههم و قوههم و قوههم و قوههم
 و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته و برانسته

و این است که چون یک نفر در غریب است بجز از بلاد و حجاز که چون آدم عالم است و چون عالم
 عالم است و در این صبح و شبانی هیچ سخن نگوید و خلق را از راه و خطا کن و آنگاه بفرمانده زبان
 اهل آنکه شایسته گوید که بخت اهل آنکه نوای از بخند آورده و هرست و آنچه بهتر این اجتماع است
 و این لغات افضل و ادب می قدم تحیل برداشتم و صفی چند از پس بگذراشتم و می دیدم حوت
 و آتش برافروخته چشما می گریان و دولهای بریان و عظم بدبخار رسیده و در سخن چین
 کشیده که ای زمره غریب و ای فرقه آویا و ای طایفه غریب و ای ساکنان این بستان شامقالتی گویم
 تنواری است و حالتی نایب که بودی است و دلیل باشم برای که بودی است و بشیر و نذر باشم ساداش حکایت نمود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پیدا کرد و در هر یک کسی و کسی	که بی فتن و حریفی نمانی از عالم	که در سرای غریبی در زمین کسان
-------------------------------	---------------------------------	-------------------------------

چون که اسکنانه دیدار و قباله اطمینانست روزی از غایت اشوان مران هواق سبک شد و همچو حیفه مران
لوراق قدیم اختر آق می نوشتم تا بر سیدم بجا آمد و بشمار و خلعتی بسیار پیری را با جوانی دیدم بر طرف
دکان ایستاده و از راه جدال در رسم آفا و دیر با جوان در تجارت و منظر آت گرم شده و جوان
با پیر در شب رات و مجار آت بی از گرم شده هر دو در مناقشه و منا و سخن گنجینه و بالماس انفاص و هر
می سخت پذیر گفت ای جوان پیران را حست و از نامه و جوانی بیایی و با بزرگان سباز ناد دولت
زندگانی میی بر پیران پیشی محو می که با مال گردی و با پیران بشی گو می که بد حال شوی هر که بر پیران
بد بخشاید با پیری نرسد و هر که پیران را حست ندارد و بد پیری نرسد **فقط**

مران کی کہ بود زبردست ابریل	اگر سحر اسی تا چون پیر شوی	روحان فیدول عکاپی پیران سن
که رفته رفته بود همچو او اسیر شو	میا طغیان کو اسیریری شد	کرت براید بارهرا میر شوی
بہج ان سر راورد و گفت ہی	اگر چہ بر شرف گنبد اشیر شوی	شراب صولت پیری اثر کند در تو

بیر شخا دای قلب سا و بارین همه زبانی نختی گوسن باش چون همه گفتی ساعتی خموش باش ^{کثیر} هله
 الصا ویر و صا هله التقادیر ^{بدا} که نه سری علت تو غیرت و نه جوانی مقدرات و نه خیر صورت پیر
 موجب تقدیم عبت و صورت بر رگی سبب تخطیم ^{نی} مجرب دیری نه ^{و الله اعلم} اعتذار است و محض جوانی
 نه و الله عذا ربیاض سیری نشان روز زوال است و سودا جوانی عیان شب وصال مصلح سیری سعاد
 زندگانی است و روح جوانی میا و شادمانی ^{سیری} پیرایه است که رموی در کسادی دارد و جوانی سیرای
 است که قدم دراز دایمی دارد که فوری ^{قطر} حیران سبک است و مشک جوانی عطر حیران
 خلوت است ^{الین} در آوان جوانی مقبول حدیث بود و در زمان ^{سیری} پیری مخدول حضرت سنا دم
 نادر همد بابت بود سجود بود چون بهمد نهایت رسید محو گشت اگر سیری علت احترام بود ^{سیری}
 چهل روزه دست در محاسن فرعون چهار صد ساله نزدی ^{اگر} زبرگی سبب نجات و موجب جات شد
 عیسی دور و ره تخت نبوت یحیی و زکریا ^{سیری} پیری سفید بوی را با شکوفه قبول سنگی است
 مانع جوانی گل سرخ را سنگی نه سید که کسی از گاو پیر حط و تسعیر نکارد و ندانند که خیر چیز ^{در آن} غایت تر

[illegible]

وہابیہ کی شہرت کی وجہ سے ان کی طرف سے

۵۴

سوال: جواب کردن
منظورات صحیح منظور می
جواب ۱۱
معاذ

الحکم حضرت کریم بن ابی بکر بن محمد بن علی بن ابی طالب

٢٠

جہاد الیوم فی سبیل اللہ
روان کردن سخن

سید احمد علی

۱۲

مشتد و احوال مجرب علی بن زمار

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين

والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين

والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين

والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين

والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين

والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين
والتسليم على آله وصحبه
والمؤمنين أجمعين

[illegible]

و بر شامی امتناعی هر یک از قضیاتی بقضی و معادله علی بن ابی طالب
 غلبه بر حجت نماید و در این پذیرد که اگر این نقش از رنگ کماقوده و این سواد صد رنگ گسترده
 که شمس انجم را با شک و عجز که آفتاب و عقرب و زیار از گوشه های اشعار که او است عارض محل را که
 حجت او از زلف شمس را که نایب داد و در نقش و موسیقی و در شمس که سواد اول است و شمس که شمس
 داد و صحن حجت از هزار درخت خورشید که ساخت خاک سایه افکند از حیات خیم و لکشر و قنود

و او بر گلستان بنهد ز کار گلستان
 نسیم گلگون یار این رخ بستان
 گل اندر نخچیندار که هست از گلستان
 زمین تند دریا و غم و باد و کوسر
 جوی جهانان گیتی بیابان و چو پیا
 کونین جل کردار و بخار باد و سر
 زیم صولت بهمن نشین و زردستان

صبا کونین در باغ ارشد و عباد
 بسان و دوشین بگریه بار بر گلها
 منتقد و دین گیتی که هست از گلستان
 سپید و عباد کونین در باغ ارشد
 جود و اشکان کشد درون باغ اندر زین
 ز خاص و افضل از شایسته این عالم
 کند از نخچین پیا که اندازد بر گلستان

سحران این لایه کف گلستان
 بشکل عارض و عذر این خمی سنا
 ز رخ و اصی ران سالی بخاک اندر
 خطایع و این کونین در باغ ارشد
 کونین از کردار و بخار باد و سر
 چرخ و مهر در کما بخار و سر
 علامت کیم که چون بساط و طریق

<p>و در آن کل داد و ایام بهار است سپهر صیفا ناز بهر سیم بهار است</p>	<p>عالم خیز خوابان نفس و کار است گل رخسار را رخساری هر یک در جهان است</p>	<p>در کسب حیرت و غمی شکر است گل رخسار را رخساری هر یک در جهان است</p>
--	---	---

در اتم کوفه سفید خاد و هند و شهاب پیر شده و در عهد جوانی به پیری رسیدند ابیات	پیرش اگر کرده و ده همد نوز	در عهد پیری جوان عهد نوز	دانی که دوا می تلخ سازد جان
صبر است ز غم و درد و در شعله محبت	سرد پای کشیده	چون خبر غم برین بفتد در	کام پیش قدم نوین کمی قی قدم
طاهر بود که قفس در عشق شمع	عشق است کون با اضطرابست قدم	نرسد کس از انجمن ز کف نهاده	نظر
و در حسن این اویا یک با اسده نه از ادستی بخشند و نه این را پای کشنده	هر شب غم و غم ای شهر را	چون نرسد سدا و چه چون پای	این غم که مرا نرسد بحر نوشد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

جزو دوم

سنة الفرات يحيى من أطام

پس گویا آنها بودند بر و عددی مرگ

نزلت بمقبرة السبیل علیهم السلام
فرود آمدند در قبرستان که مردان میبود

چون بعضی از صفادر میدان سماع مرکب جان را تا خنک گرفت و آن

حقیر شکر شراب قصد تیاراج تاج و دواج حشر کرد و خولج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرده سید و از مر فنی حکم الشا و الشا و نیز زبان سے آمد

مَنْ مِّنْكُمْ لَمْ يَخُصَّ بِتَابٍ سِدِّمٍ يَصِفُ الْفَوَاحِشَ رِيَّاحِينَ وَ

آن سفت اند و غرر با که در لغت آن گفته اند و ما هنوز در شکر این مقام

کلامی بهوشمارسید و مدای اسلامی بگوشها آمد چون جاسوس شیخ

پیری در زینت غنیمت و هیات کریمت نخل حلیہ نزلت میبخشد

بر بستر شعار و شمار و خلقانی و زاد و راحه و عصا و انبالی و بنیان

رَمُوتٌ وَأَسَىٰ بَدْرُ فَمُوتٌ هَلْ فِي خِلَالِكُمْ دَعَا وَهَلْ نَوَا

توان غنود و در بن پاپه لخطه توان بود که مطیہ روح بعضی گران

نگرود چون ابن سخن جمیع رسید و هر یک از قوم ازین مقاله

استقبال کرد و پیر را از حد زیاده اکرام و اجلال مخدود و بشارتی نشانی

ت بیا می و در ای که بساط یکنیک است با ده یک سنگ

اسمعی نبود بیا و بشین بپاش

منہی نہ ہو دیامغشیں و باس

ان جمع می شنید و بدید و زودید و در آن جمع می نکرید و حله خیل بر می

ان میان یکی از یاران با یکی از همکاران مجار آتی سیکرد و در وصف

ۛ نمود تا یکی از سخنان آن جمع و مقبسان آن شمع با فرقہ کہ ال

نبی است بود گفت که من در معنی از گفته دانهائی و سفته میشوای یاد

حقیقت آن آسمان پر زنجبوم

لذت چیش در پیش موقوف | و دیده عقل بر حش معنون

٦٩

حقیقت آن آسمان پر زخوم

ویدہ عقل پر جس مفتون

۱۰ ارم و هم اکنون باد آرم
انجم او بشکل دیگر کون

لذت پیش در پیش موقوف

۱۲

جزودوم ۲

آب حیات کے پانی پر از تو سہلان

سید محمد طاهر

وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحب أن يقرأ القرآن في كل صلاة
وكان يحب أن يقرأه في كل صلاة وقرأه في كل صلاة وقرأه في كل صلاة

ان ان خلكم اور ان خلكم	سیدان علیہ السلام	قوله ما لا حدیثا ما لا حدیثا
اگر صاف برکت نایاب است از نایاب	برابر در دیکرین کتابها	بلوئی که در باره این خطا شدیدی
مالک حکم کرده و لا امر	چون ان نامه و عود کا با حق	چون ان نامه و عود کا با حق

چون ان بانه و عود و گلاب خلق الله و شبنم و عود و گلاب تمام
از گردن اقسام انبساط و اقسام شبنم و وقت آنکه آفتاب بنور بر جیح مدور از گردن اقسام
بر اقصای غرب رسید و حال شب سر از غلام و در چشم روزگشت و مشک بانه و عود و گلاب
و گلاب و ظلمات شب نیابت نور و در بحر مد و حالت روز متغیر و در وای ج و مغرب و شمس

گرفت از برای دل کینه تو ز را	از نکی شب ولایت دوی فورا	بنشاند آب تیر و سیل پایوش
از آفتاب تشنگی می سوزا	مرضیف ظریف با خوالی لطیف	دستاری لطیف بامد سوزد

بگستره خود بیاد و دوزخانی بنهاد از روی عروسان ارکسته تر و از زلف شلوان پرسته بر بوی
 درج از رنگ منون هزار رنگ بهر طرفی از انامی بهر گوشه ای از انام لطیف تر و طرفی از طرف
 طریف تر جوان بجزی و بری را شامل و شایع و الوان حقیق و ظریفی احاطه و جامع شود و حاصل در یک سج
 انبار گشته و سبک با طبع در یک درج همرازد و شمع ^{کنده} از ^{نادره} اندر اطراف و صحن و پیش در

گوریداد و ماسی دریا	یار و انارتره با تیسو	جفت و همراز تره با حلوا
---------------------	-----------------------	-------------------------

دربخ حضرتلی و طراوتی و در هر لقمه لذتی و ملاوتی و چون حالات کلمات بکلیج چون
و در صدر حامی و لکرت خسته خورنده از آن صفا فاشه شده و در ده ماه در آن سکا خیره اشعار

تَلُوحٌ فِي هَالِهِ أَهْلَاءُ مید و زندان شکوه آتش در دل این ظرف	تَلَاوُ الشَّمْسِ لِصَبَاءِ ماسد در خمیدن آفتاب در رختی	كَأَنَّ النَّارَ فِي الْحَبْلِ گو یان آتش در درختی
---	--	---

و چون جبره مانقان غلغل و چون لب عشقان ششگل مغربا دم مژگن ز لبش کرمی طرز
سرکلاه و چون روی بخیلان و زعفران و چون گوشت حلیه لایق

٢٤

۱۱

مجلس دومین علی بن

مجلس تعلیم و تربیت

۵۱۹
رای مولوی محمد زکریا

مجمع وفائی و تشدید

کارواندیش

تقریر از السید ابوالفتح
مقدم ۱۴

و در هر روز یک بار از این دعا بخواند
 بوی خوش بر آید و در این دعا
 علی الهامات است و این دعا
 برای درمان کجاست و بزرگ است
 چون پیرانم بر این دعا افتاده و لرزه بر اعصابی از برای حال ارجح و ستوری خواست چون صبح بر بخت
 خاست و چون باد و متن را دانی کرد و پای افزار و پائی جماعتی مخیر الحال شدند و بلیک گیر و فیل و فال آمدند
 بعضی زبان ملامت میکردند و بعضی بر سر غرابت و پیر بر و اصرار کرده و خود را بی ثبات و مستعد و ملامت
 و عسر است را بر سکون و اقامت ترجیح گردانید و زبان قصیدت این ایات طبع میگفت **اشعار**
 اود حکم الیوم القیمه
 رخصت کردم شما را تا روز قیامت
 ولیکن فی الحقیقه گداز
 ولیکن در حقیقت نیت بزرگ کردن
 و سبح العین حاطلة الغما
 و ابرای شمع ابرای بر نده است
 و ای قد قورت و کم فیرا
 و هر آنکه من بکرم و بیایم گداز است
 پس یک از ماران و بیکاران زبان طلق بار است و موجب این تعزین از وی بازخواست و این مجادله بطویل
 رسیده و این گفتگوی تفصیل شنید گرفت **ما شاء الله کان** **دعها فان طها شانا** این در نهفته
 نیکوتر است و این سخن ناگفته بهتر است اگر از اطهار این خبیثه و نجس این خبیثه چاره نیست و این اصلاح
 واقترح را گذاره نه همه حال تنعم مشرب و باید گذاشت و این ناله از پیش بر باید داشت که شرط
 میان من و این معلوم بعد از شرفین است جمیع میان من و این معلوم کما جمیع من الاختین و این انعام
 در حق من موجب تکفیر است و این اکر ام اطعام و حق من موجب طاعت تعزیر و من از ان قوم است که
 طبع دانه در دام او نهد و از ملامت عاجل و عرامت آجل نه پرستیم **قوت قصوة و دوطا افلاک**
و در کاکلة منع اکلاک و نیز گفته اند **شعر**
 و از بی حرص و از طافرونی
 القمه نان بود که دارد باز
 حاصل الحال بعد طول الحال آن بود که برگزینی سر روز صبر کردیم و طبع را بر قطع آن فائده و رفع آن مانده
 جبر و تنگ صابری در سینه کاشتیم و خوان سفره از پیش برداشتیم و میرفت و دلهای مردم غمناک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

خوشگوار دوست و چو ای آن ملا و از تو این محله سخت نوم و بر غرابست و کلمات سرودی دار و دوما
و می خفت برین توت غالب است و سکن اهل شایب است و بکیر و صالحین و این توت بکیر و صالحین
و با بخت و خزان و در دار و عکاره اینجا تراشد و مخصوص است بهج رانندگان و طافه بر جای اندکان
و محلت با محلت میا سیرت و سکن میا شیر با خود گفتیم خسته علیک صحت الله شستین قبح در و اند
و اول تشریف برد و سخن هر که برین خوال بودند در خور وقت و حال بود پس از کلمات شیطانی و غزالت
مفسانی حمل کرد و تو این بساط تو شتم و لا حول کردم و گشتم گفت ای جوان خرسیت انکه شب بچا است
و با بخانه میلی راه است و که با نو خانه و حجره می آراید و آمدن مار می باید و گفته اند غریب که بر و کر باشد و سر
طالب شور و شر توجیه دانی که آن ستوره از کدام قبیله است و چگونه لطیف است و جمیل و ما را با او آنچه
میوندست و دوستی او مرا ناچند از ما در شایسته بر فرزند نابالسته مستحق ترست و از کند پیر
بر شوی جوان با جمال عاشق تر و او مرز از بسادی صباح تا مادی روح در ترتیب کار تو و در ترکیب
حسن و بهار تو بوده است یکجای در سطح تو یکجای در سطح نیکدست در تو و یکدست در تو و در دو سیاه
بر عارض چن پهن نیست و پشت دست چون بلورش از آسب بگچن شکم سمور گشته است
تا بان میان و چون ماه زمیغ

دانی که بود جور درین کار درین	و باش تا همین ساعت میس که
-------------------------------	---------------------------

میت از خبرت و عیاقش از میان با خود گفت که وصف زن از زرن در گذشت انشا الله تعالی
پیش ازین درمخاکه سیر باشد و حکایت ثالث خبر پس گفت که راست گفته اند که غریب و دست نشود
و هم رگ و پوست نگر و آخر خبری که ازین اصل فصل خبرت و ازین جنس فرج چند کون ناخواسته
بنامیم و این از کجاست و اندک ازین پس مر ابروی است و دختر می یکی ماه و دیگر آفتاب یکی شمع و دیگری شهاب
و دختر کوی ماه بدستی از ملاحت و پسر کوی آفتاب بدستی در صباحت و این نشان از ادکی و حلال از ادکی است و دلیل
طهارت منطراوت حبا و بدین معنی آن است که مادرش در جوانی میناک نموده است و بجاری رحم از
آب شوم خریاک بوده است گفتیم آنکه ترا باید دیگری می گرداند و آن در که نبود و دیگری بخشاید بدین ترکیب
اصحابی نیست و بدین شبیهات و حاجی الحور و دره سفین در نیم کار رخسار نبوده و خشن با هر که میاید
اندازه هر سبزه و شعر

و التسلل انی و باک صفا	لا یترصی العجل السقط صفا
------------------------	--------------------------

بختیگر گراند و باند سیر خواهر
بسد کن بر کار و از کلام اندازد



این سیدم ناکمویه باریک و دهنی تنگ قرار یک گفت گفت هکاکت و خد عیناکت بشرفات جنات
 در سیدی دژ کز و بعوضات عرفات آمدی بر بگداز پس ساعتی با جراحی نیم مرده بیرون آمد و او را در کمر
 و بیای که بر بنجا بسرا بگو بنجا بر آمد چون با سر دواز شارع قدیم بحرم حرم آمد بر گوشه نشاند و در خوله
 بنشاند و خود ماعروس بهازی باکو دکان بطنازی مشغول شد پس چون بعد از زمانی بیا گفت بیا
 و آگاه باش و غبارا چون من پشت و پناه باش که این سراسی من که می بینی و در وی لی رنج و خوف
 می شینی در عهد قدیم زندانی عظیم بوده است خونیاں ادرین حجره بنشانند می و سراسی مردمان دین
 خاک می نشاندند و هنوز در زیر این خاک هزار سولی پاک و هزار تحض ناپاک است من این ابطاف
 و وقائق العمل بدست آورده ام و چون صیادان در حائل شست و ورثه صاحب دار را در آورده ام
 و چون صیادان پس عمر و سعایت کبار برده و بهزار نیزنگ این خانه بجا آورده و هنوز نگلی از آنها که جسم
 این خانه است و در طح این برانه است و این بدان میگویم تا نصیحت پذیر می بنده گشتی بدانی که
 مال بی غضب و مال نتوان کرد و شربت نخر صاف از گراف نتوان خورد و بعد از این بدین وجه بدست
 آورده ام و دیگر باره پست کرده و لسی نهاده و امانات فقر او و دالغ صنعها برین در و دکان و صحن ایوان
 کجا برده ام و برین یک واق که رسم عراق کرده ام و درین طارم که از طاف این طاق کرده ام بهیم
 نیجا به مسلمانان اتفاق کرده ام و غر با قدر این چه دانند و او با نایخ ابن چه شناسند و او کار کرد این روز و
 روز نامداست و پرداخت این رنگ و نگار را دقیری و خامنه است خط بر خط بر تو خواهم خواند و حرف
 حرف بر تو خواهم افشاند تا چون درج خرج بخوانی قدر آنج من بدانی بخش تا ساعتی بحسبم رویم

عبدالعزیز بن عبدالمطلب

مستند اسرار سید علی مدنی
پیوند فتح بابی فارسی و کلمات
تقریر الموعظین

کتابخانه

و در مقامی قلاب باستان

عقبات ہر دو مہینے غاری چھٹی ۱۲

سقف هم آمده ۱۲ غلظت

۱۰۱ ای هر چه از

جوم ماه و کاغذ نون
 و اسد اعظم ۱۲ غیث الاعانت
 ملاقات و بی حاد و حرم سرادج
 بالفکند و بی سید و در و در و در
 و نان کبر و در و در و در
 جوم ماه و کاغذ نون

من بگشتم و غلامم دوران مشتاق راه ندانستم چون شتر شاددم در هر جوی می نهادم و چون شتر
بر دو دیوار می افتادم تا آن غلالت بدان کشید و آن غلالت بدان انجاسید که فوجی از سبزی در خوش
از پیش و پس من رسیدند و زخم چویم باز کرده اسیدند و چون پیغمبر حرمیان کردند و سر و پا بر تنه زندان
شخته بودند و بدست جلا در خشم سپردند و باز دران و زندان دران چاه و زندان دو ماه بماندم و هیچ
دوست ازان حال من نگاه نداشت و کسی اسوی من راه نداشت و روزی از بهر دفعه میواتی با هم و در هم گدائی مرا
بدر زندان آوردند و بگدیه و در یوزه بر پای کردند و گوشت بر پای و خدی ریش و خر قیاس
و کاسه درشت بر ناراع عظم بایستادم و کاسه در یوزه بردست نهادم اتفاقاً هم شمس من رسید
و نیز درین نگرید و چون چشم دوم انداخت مرا بشاخت و بچشم عبرت درین نگریدت بر احوال و حال
مس گریست و داشت که توری و مسادنی انگشته ام و با خونی بناحق ریخته تا معلوم کرد که این دولت
چنان تعبیه و ذخیره ندارد و این جنایت اثم کسره برفت و خبر گیر یاران برده و قدم بر ثواب احتساب
بیشتر و تا غریبی شهر پیاشته و این سخن با و الی گفتند و شالی از امیر سرس بویکل حرس آوردند و مرا بعد
از دو ماه از حبس بیرون کردند چون ازان سخن رهائش یافتم و ازان رنج آسائیس رسیدم از جد
آوینه آغاز کردم و شکر از تکلاص راده رکعت نماز گزاردم و اول عهد موکه و نذر نموده و مخد که کردم این
بود که هرگز با آبای و اربابان نجانبه نشینم و درستی بهیاری و می هیچ منیر بان مازاری نه بنیم ای صاحب
و احباب قصه غصه مس با سبکبای مختصر و آما ای تبریک از هزار و اندکی از سیار این است و این عهد
نذر از اسلام و دین است و بعد ازین فرمان فرمان شمامت و سر و جان در پیش نمایان شامه بدل
ازان بسی رنج و درد رسیده و هر یک بران غم بسیار دم سر دگشت گفتند ای کیمیا ی بحوری برین صفا
مشکوری و دین حربه معذوری و ما هر یک نذر کردیم و سوگند خوردیم که ازان را ناخوریم و دران را نگیریم
و بی سبکبای آن شب بسر بردیم و آن تمام سحر آوردیم و گفتیم و نذر کردیم که تا و لا تقص فیک
عصمتک ما و بلطائف قطائف و بصالتونی مامونی پناه جستم و دست از سکار ناخوردیم و چشم
و دل بران بیان نهاده ایم و کاسه سبک ^{ماون با و شاه} در رویشان و اویم و آن شب تا روز این
حدیث و پیش آنکه بودیم و چون شمع ناز و گاه و گریه و گاه و خنده بودیم و چون نذر
روحی را در درختید و دم زنگی شب بختید پیر صاحب خستین هم عان است

از بعد آن بزم خوش کاشید	در جنت و جوی نفس براد کجا
در جنت و جوی نفس براد کجا	در جنت و جوی نفس براد کجا

المقامة السباعية في مدح الدِّينَار

حکایت کرد مرد دوستی که در مقام اصفی غنا داشت در محله کعبه مجامع دینی از اوقات حکمت
عوارض آفات باریقی اتفاق میزد و غم سفر عراق آورد و در خواستم که آن حی باطل شود و آن
سفر از فائده حاصل نبوده شهر می که رسیدم طلب اهل معانی میکردم و نیت قامت نماز چهارگانه
میگذاشتم و از غلوهای شوق و عشق نزول کردم و بخطه از مشق قدیم شهری آراسته تر از سینه زاهدان
و پیران تر از زلف شاهان چون حاضر حمران بر نوز و چون چپ عروسان بر بخور و باغی

دژ ترش بدید امارت فرخی - اهل پشت گشته ازوم در دوری - میراسته جو طره ترکان خرمی -

از آستین جو عارض غریبان طحلی
با خود گفتم اگر ستافنی تا فانی زو اگر بدو دیدی رسد بی شمار طحلی

که میان صرافی بدست آید و چنگ زهر چنگ برد اگر کامی شوم نیست آنکه گفتم بر تو که این صورت
ریبانی صهی نبود و این خط خداری حاتم و منشی بی چون گامی چند برداشتم و صفی جسد بگذرانستم جمعی
دیدم انبوه و هنگامه بشکوه و بر سر بران مرغ پشیری دیدم در مرغ انبانی رروشن و طعلی در غوغا
و سبلی است و عصائی در دست و گلشنی در ریز و کلاسی بر سر و جمعی در سدر دیدار و خلق تشنه
مناز او شده پشیری مشکلی و بر عصائی خود و شکلی مشغول کاغذات سالت و ایستاده خلقی
دیدم در زمین نهاده چون ساعتی از روز خوش است و از دحام ارشد بگذشت بس با حاص بر دوح
وی هیچ کرد و گفت ای مردمان خط دستم بدانی که منم طبیب علت عشق صورتی که از عتقا
جامه غریب ترست و شکلی که از زلفا ریامه عجیب ترست منم آنکه خیامای ضمیر و خاتم
در ایامی اثیر بداعت و غیبات او بام دریا بخت و مخیلات و مخفیات ایام شناسانم و جسم جان
حسن گویم و از انس و جان خرد و منم انجازه ناشنوده بیان کنم و احوال نابوده عیان کنم و رنگ
زرد و با بوعید بر بایم و رنگ زرد و با بحدیث بر دایم و از آنکه خواهم بنویسم و از آنکه خواهم بنویسم
مرد و فضلا و هر منم و قبله علماء شمر منم مگر راست سوالی تا جواب گویم و بر این عفتی بر صدق و صواب

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چرا که ما می نامیم که سبب کثرت است و چون بد
دور بین کرد از سر دور و راه و سوار آمدید
و این سبب کثرت است که از راه است و چون بد
که می گویم از کوه پیدای بجای آمدن است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

باب اول در بیان فضیلت و دوستان

پس هر که در دوستی ای بداران رحمان و دوستان ربانی هر که از کوی طریقت شکی نیست بر شمع
و شمع حقیقت و واقعیت است چنانچه که در کوی حقون نیست و در عالم فقر نیست آنجا که و طاه
در ویشی است در عالم علم خویشی است شلوی عن عجب هذا البحر وعن لکاب هذا الاخير
باغ و گشت که فیتم از آنکه طالب او بودم و دیدم مرا از آنکه حاشق و راغب وقت که را عجب و شکل انحال
بر و این چرخ کس اندامی فیتم ای لبی چنین عقلم + وای کلید چنین قلمها + چه باشد اگر این رنگ
از آنکه سینه من بزدالتی و صورت زیبای طریقت در آینه حقیقت مرا انجائی گفت ای جوان
و در ریاضت ناکاسته جز باستان هر چه خواهی بخوی و جز بر عونت هر چه دانی بگوئی که با مادی
علم گر انجی بخیزد با شعله صبح سیاهی در نخل سبک آباد الک و هات و آنک گفتم شیا مرادر
عشق و طاه در ویش ان ثباتی هست و بر کوه و حصای ایش ان التفانی اما واقعیت حقیقت که مانع
این راه است و حامل بارگاه و تا این غلطات شک و تخمین و نیزه و نور صبح یقین و تنی بد

فَالْإِسْمَاءُ الشَّيْخِ الْقَمَرِ الَّذِي	صَلَاةً أَلَيْهَا وَالْحَادِسُ نَوْرًا	وَاللَّهُ دَرَسًا سَائِمًا كَوْنًا
پس در کون سبک سماء	که هر که در سبک سبک سبک سبک	برای علم سبک سبک سبک

گفت ای جوان کار گرم رفتار قدم بر سباط حالت دار و باز
مقال بر خیز و بگوئی آنچه واقع را هست و پیرس از هر چه محل است است که بی کشتی در
دریا سباحت راست نماید و بی دلیل و سبب استیاحت ممکن نگردد گفتم شیا مرادر
اول قدم بر عالم صورت است تا بتدریج بعالم معنی رسیدم مرایان کن که علت کبود پوشیدن
چیت و از رنگها این رنگ بر گردن گیر گفت این سوال سبک بایان شارع طریقت است و واقع
سپهتمان کوی حقیقت ندانسته که قد استبته الدک لمضی عنی المیسر الدک و نشود که
العصر سواد الوجه فی الدارین سباه روی و دو عالم را از کوی دوستی چاره نیست که هر که در صفت
اطلس معلم بوشه نظر گمان بروی نخل و آله که هر که فاکت سباح را خرقه کبود و در سبک سبک سبک
که این جامه اهل ماتم است من چار سید گفتند استه باش که هر که تخلق و بگوین از رخار و دو و بود و شعا و
اوسیه و کبود و مار و یود جامه و در چون بدست مؤلف شیت ترکیب و مذاول و یود و سیا و کبود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

از آنکه سینه من بزدالتی و صورت زیبای طریقت در آینه حقیقت مرا انجائی گفت ای جوان
و در ریاضت ناکاسته جز باستان هر چه خواهی بخوی و جز بر عونت هر چه دانی بگوئی که با مادی
علم گر انجی بخیزد با شعله صبح سیاهی در نخل سبک آباد الک و هات و آنک گفتم شیا مرادر
عشق و طاه در ویش ان ثباتی هست و بر کوه و حصای ایش ان التفانی اما واقعیت حقیقت که مانع
این راه است و حامل بارگاه و تا این غلطات شک و تخمین و نیزه و نور صبح یقین و تنی بد

فَالْإِسْمَاءُ الشَّيْخِ الْقَمَرِ الَّذِي
صَلَاةً أَلَيْهَا وَالْحَادِسُ نَوْرًا
وَاللَّهُ دَرَسًا سَائِمًا كَوْنًا

پس در کون سبک سماء
که هر که در سبک سبک سبک سبک
برای علم سبک سبک سبک

گفت ای جوان کار گرم رفتار قدم بر سباط حالت دار و باز
مقال بر خیز و بگوئی آنچه واقع را هست و پیرس از هر چه محل است است که بی کشتی در
دریا سباحت راست نماید و بی دلیل و سبب استیاحت ممکن نگردد گفتم شیا مرادر
اول قدم بر عالم صورت است تا بتدریج بعالم معنی رسیدم مرایان کن که علت کبود پوشیدن
چیت و از رنگها این رنگ بر گردن گیر گفت این سوال سبک بایان شارع طریقت است و واقع
سپهتمان کوی حقیقت ندانسته که قد استبته الدک لمضی عنی المیسر الدک و نشود که
العصر سواد الوجه فی الدارین سباه روی و دو عالم را از کوی دوستی چاره نیست که هر که در صفت
اطلس معلم بوشه نظر گمان بروی نخل و آله که هر که فاکت سباح را خرقه کبود و در سبک سبک سبک
که این جامه اهل ماتم است من چار سید گفتند استه باش که هر که تخلق و بگوین از رخار و دو و بود و شعا و
اوسیه و کبود و مار و یود جامه و در چون بدست مؤلف شیت ترکیب و مذاول و یود و سیا و کبود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

از آنکه سینه من بزدالتی و صورت زیبای طریقت در آینه حقیقت مرا انجائی گفت ای جوان
و در ریاضت ناکاسته جز باستان هر چه خواهی بخوی و جز بر عونت هر چه دانی بگوئی که با مادی
علم گر انجی بخیزد با شعله صبح سیاهی در نخل سبک آباد الک و هات و آنک گفتم شیا مرادر
عشق و طاه در ویش ان ثباتی هست و بر کوه و حصای ایش ان التفانی اما واقعیت حقیقت که مانع
این راه است و حامل بارگاه و تا این غلطات شک و تخمین و نیزه و نور صبح یقین و تنی بد

فَالْإِسْمَاءُ الشَّيْخِ الْقَمَرِ الَّذِي
صَلَاةً أَلَيْهَا وَالْحَادِسُ نَوْرًا
وَاللَّهُ دَرَسًا سَائِمًا كَوْنًا

پس در کون سبک سماء
که هر که در سبک سبک سبک سبک
برای علم سبک سبک سبک

گفت ای جوان کار گرم رفتار قدم بر سباط حالت دار و باز
مقال بر خیز و بگوئی آنچه واقع را هست و پیرس از هر چه محل است است که بی کشتی در
دریا سباحت راست نماید و بی دلیل و سبب استیاحت ممکن نگردد گفتم شیا مرادر
اول قدم بر عالم صورت است تا بتدریج بعالم معنی رسیدم مرایان کن که علت کبود پوشیدن
چیت و از رنگها این رنگ بر گردن گیر گفت این سوال سبک بایان شارع طریقت است و واقع
سپهتمان کوی حقیقت ندانسته که قد استبته الدک لمضی عنی المیسر الدک و نشود که
العصر سواد الوجه فی الدارین سباه روی و دو عالم را از کوی دوستی چاره نیست که هر که در صفت
اطلس معلم بوشه نظر گمان بروی نخل و آله که هر که فاکت سباح را خرقه کبود و در سبک سبک سبک
که این جامه اهل ماتم است من چار سید گفتند استه باش که هر که تخلق و بگوین از رخار و دو و بود و شعا و
اوسیه و کبود و مار و یود جامه و در چون بدست مؤلف شیت ترکیب و مذاول و یود و سیا و کبود

یعنی که این طراز جامه ماتم بود دست خاشاکه هفت این طائفه اول بر دوش آستان کبود پوش نهادند
بدان اسی جوان شید که سر را جامه کبودی در سر افکندند ماتم داری نیت آتش بر پای کردند و این
ماتم سرای فشار سم تعزیت است لا بد اهل تعزیت از کبود پوشی و سوزی چند چاره نیست که ماتم آری
و نوحه سرای کنند اطلس و نشان غرور و نصب دندان سرور بسیار اند اگر در میان بر ابلع پوش کیست فخر
باشد پس عجب و غریب خود اول صوفی مجرور در اجیر نعل امین علیه السلام که بر خاقان و فردوس و در خور
در سر افکند آدم بود علیه صلوات الرحمن و طافا یحیی صفیان علیه ما من و رقی الحسن
چون بحیثیه سر اندیشید گفت بسزالت نوبیر و دم خرقه را با بی فروزم خود خرقه را و خاشاکه را
نیلی را و افکندند در میان آتشی گوناگون و گوناگون آتشی بود و درین آتشی سوزانند و در میان

در ماتم فراق تو جامه که بود به
در اکثر معای تو دوها چو دو به
پس گفت ای کو دل نه خود را اگر ز نامم
از بجز جانکداری تو بی بار و بود به

انچه جانگوار تو بی نار بود و
پس گفت ای کو دلخیز آواز اگر سر زنگ
بر عروسی ندیدی بار جاض و از طغرای نیلی توفیقی نبود از کبودی چرخ ردای عیانی نیاید و از چشم
سجانی نبود اگر کبودی نیل چشم شهود نظاره خواهی کرد و در غدار و لبران مکر نه در خرقه درویش
کبود پوشان سینه و نیل سیاه و کبود را حکم خاصیت حرز و تعویذ نماید و عروسان ساخته و خصل را در
حال تصرف نیست **الکسکوت** **اصح** **والسکون** **اقلم** **خصل** **تکدی** **میر** **قائم** **تعدی** **نیست**
خود انش خرده گیر ازین جامه رنگ پذیرد و بعضی از بزرگان این فریق و سالکان این طریق گفته
که آن روز که خازن صنم صنوعات حله نمون بر برنگها افکند و او را هم جامه را بر زویرالوان و او را هم
بسیار است فضلا و علماء دست اغراض بیاض و نرنگه **اللباض** **اقلم** **وام** **افقایل** **سواد** **کر** **ندر** **که**
السواد **اننسب** **بجارد** **اشجار** **روای** **خضر** **در** **رنگ** **نرنگه** **افقایل** **اقلم** **وختان** **نشان**
حالم صورت زرد و سرخ بر دوش و گردن **تبدل** **الصفرة** **احج** **پس** **این** **نقش** **کوبی** **این** **ح** **علی**
بی خریداری در پنج فضا قطع که او باید گفت که این رنگ کبود را جز نیاید و این قبل گفتند نه الیس عالم فقر
و سالکان عرصه درویشی را بفرمودند که نان نام دیگران برداشتم از رنگ کبودی بسیار **یکدل** **نامل**

هم خرقه بود و هم سیاه است کلیم
بیس گفت ای صید زارم نمانده و در دام نمانده آنچه سیر این

ج

پیدا و ثبت ای وضعی و در دست
که مناسب حال دوست ۱۲

کلام حق در کرده است ده اند ۱۲
 در یک نامه حاجت گفته شود چرا که او بنیکند سر و در و در و در
 هستی او کی که در کسی آداب بدگی طلبا بویختند
 بی بی بطور صدرا را و در گشت ۱۳
 در یک نامه حاجت گفته شود چرا که او بنیکند سر و در و در و در

[illegible]

شعر

وَالْقَلْبُ يَصْعَقُ بِالْأَهْوَاءِ كَمَا	الْحَسَنُ يَنْتَبِهُ لِلْأَرْوَاحِ أَوْ نَزْهَةً
وَدَلِ فِدَتِي مِثَارِ دُرِّ مِثَالِهَا	مِنْ تِلْكَ حَبَابِهَا وَكَثْرَةِ زُفَرَاتِهَا

پس بن سائل زبان مدعا و ثنا بگشایم و در خدمت بجزرت مستادم کینموم ای ناز و روح بایسته تر و احوال
شایسته تر این نامعلوم را این شایسته و این محل نیز بر دایم چه باشد اگر این کس سگانی گردد و این شربت
حلوانی تو پیر گفت ای سیر در سوال کساده است و خوان افصال نهاده گفت هم از از راحت سماع خرمی
و از تحفه علم درین سنی تری بر چیدن این سخن شنید ز خود بلزیزه و گفت ای افاضت طلبت جوئی بتم
برایت تا بسر حد ولایت صد نیز از فرنگ است این حال نه در حد قدرت و این استعداده بر اندیشه سل بدو
درگاه سماع رخصی دارد و عالم سمع تو سحر بر بالای کوتاه مدد در و در گناه رسد و گوش هر مدد تو را بر آید

قوله تعالى اظہر عن السمع معروون

در روز
 نو که در بدست و حمید
 جمیع را نشاید که تا شمع سیم و جلوتان و خود
 باج بخار می و اح خطاب الکست برکم لغز
 بسمع لی آن رسید و ارجاست که سیم را بر
 الله سمعاً قصراً و تو بدست که در حصر

ایمان آید

ایمان آید

المقامة التاسعة عشر عن النبي المصطفى

۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

باید دانست
و اگر حلالی السلام را در روز و در وقت
بود داشتن نمود و در صورتیکه آن کس حاجت
داشتند و در مسجد یا محنت نبودند و در وقت نماز
صحبت کنند گناهان منتهی است و هرگاه کسی که این
صورت خود را در سجده بر زمین نماید و بگوید

عشق و صبر کا دیو اور غم و غصہ کا دیو

فول ہر سنہ

بوجود اینها که

لا تفتخوا بما آتاكم الله ولا بما آتاكم الناس ولا بما آتاكم الله ولا بما آتاكم الناس ولا بما آتاكم الله ولا بما آتاكم الناس

اور حضرت علیؓ سے اس حدیث کو روایت کیا ہے۔

دورداستحوالاتی مرگبار

فانهم انما هم اعداء اي لاحت كذا اي اعداء اعداء

قائد اعظم

[illegible]

قَاتِي فِي مَحْمِلِهَا شَجَاع

میں تحقیق میں سب سے زیادہ اہم

وَالَّذِي فِي شَرِّ حَاجَاتِهِ

وہراستہ تو درختوں کی ٹہری

بسم الله الرحمن الرحيم

و تسلیم و انکار تو در میدان شروع و اصول چندست و این معرفت جل جلاله که عقل محض و از خود بقول
 ما کجاست لیکن عین سخن اندر اخصاف رو تو باز روی گزاف است از نفس در آینه تو حیدر و در آینه عقل
 عرض کنم که لی دیده بسیاری و جوانی تو بی عقل در مایه و بدانی هر چه صاری گفت سر کو می مقصود رسیدی هر چه بگذرد
 و مباح مقصد آسیدی بر میر تو قف کن تا درین میدان قدم زنیم و درین پوه و دم که تو همانی تو در طرمان
 آن بود که سؤل بودند سال و موجب بودند مستعرض پس گفت آنجا الشیخ ثم تعرف و کذا خاتمالی
 چو شناسی تو خالق و ماری را بجه دانی هر گشت این سوال بکنه نمیست نه سوال خود تو نیز اگر خواهی بدانی شنبه و چون
 شنبه ی گرد آمد که معرفت را اکتیست موضوع و معرفت عقل سلیم است عقل نقل چه حاجت است تو در
 نقلی و من در بند عقل و مدب من است که عقل را عقل ترجیح است و این سخن ثابت و صحیح و در خصایا می
 دروغ و راست و مست و کاست باشد اما از آینه عقل حصوصرت صدق و محال ثواب نتوان بد که عقل شعله
 طریق و فائز تو فوق است و از کجاست که هر که را این یو عقل تشریف داد و تا بار تکلیف بروی نهادند که حکما
 سمیع که بقول این جمع است مشترک است بلکه تا زبان گویند و کوشش شنونده فرا می نیاید هیچ حکم سمعی در عالم
 ثابت نگردد پس عقل بطریق استبداد بی این همه استدلال و با تدبر معلوم کند که نه جابر حق و یا در بیان باید و نه
 مستخوان پس فائز عقل بذات آمد و فائز سمع با ادوات و آلات و این تفاوت بر عقل ا پوشید نیست
 همانان دانند که تا نقل عقل را بر مانده و جو و تنها و تدبر حکم تکلیف را اجازت حرکت ندارد در عالمی

بِالْعَقْلِ وَالْعَمَلِ نَحْنُ أَفْكَرُ

وَالرُّوحُ سَأَلَ عَنْهُ مَا هُوَ

مذہب کی کشتہ بازی کا کہنا آہستہ
 میں حلقہ در حلقہ اور بند شستہ آہستہ

وَدُّوْهُ لَعَلَّ السَّمْعَ وَالْجَبْرُ

عقل است آنکه شمع هدایت است او

وچون سخن میری بخاری می رسد بر سر آستانه

فَالْحُسْبَانَاكُمَا قَدَالَا مَحْطَرَا

چرخ مانند قامت برافروخته است

احکام روز آخر و اخبار اولین
از حصاری را به بحیثیت و در وقت

و بیداد است که غمان سخن او سازد هب بمان در میان گرم تر از دما این سخن قوت گیره دور و وقت و طراوت
 بر گرفتار آنها الشیم ^۱ اثار و کلام ^۲ تر نظیر است ^۳ الذ ^۴ الکلام ^۵ اوجزه ^۶ و ^۷ حسنه ^۸ سخن ^۹ جوان ^{۱۰} بی
 مرد و در سر سجده ^{۱۱} تر است ^{۱۲} و بیست کلام ^{۱۳} زیاد ^{۱۴} در عمارت ^{۱۵} که این ^{۱۶}

جزو چہارم ۴

افعال المضارع اولها

واسطه و از آنجا که
صیغه مضارع از

عبدالحق خان صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سخن ۱۱
مناجای حلی و مؤلف و مترجم

۵۷

۵۵

11

معاونت برائے تعلیم و ثقافت

۱۷۴

۵- اکمل رسانی تپان

ابو اخیال محمد رضا

۱۳۰۰

میں نے اس کو

۱۲۰

نہاں

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است

سایه غایتش باطن چون حدیثی که در حق این عالم است و جواب سوال بنکون کرد و چون
 علیل عقلی مکن و چون بنزد استن جدید استن مزن و چون خردش عاشق خردش خود
 مباحثش شد تا بدان که هیچ بنده ای از کوشش او قائل نباشی که هیچ نمی شناسی **قطعه**
 روید که آن حکمت که با العزاء
 هست و خود را که بر لبه درج
 دحا که بطعنه يوم اللعاء
 از کتب میر و است و استاده میر
 است و در حکمت که با العزاء
 است و در حکمت که با العزاء
 است و در حکمت که با العزاء

شیخا چون چندین بابت منظوم و سخن با معلوم گفتی که شش دار
 تا مولات ختم نمودی و دست از سوالات بی طائل خود مدار می نویدی است که عقل با هیچ
 حسن بشری دارد و در نیک و بد و زیستی که خیر و شر از عقل ناپدید و فائدا و ضرر و طرف راه
 نماید که عقل که حدیثی حافیت جوی است و در عقلی صحت گوی هر که از عقل جز در صحت خود
 مگوشت از آدمی را به بندگی نفروشد که عقل انبلا و اتحان نه بنید و نذلت و سوا اختیار
 کن و مکن از قواعد جوار شرع است نه از سنج عقل حکیم علام از شتاب و نام و سماع حرام منع
 و حاکم عقل علت جوی حدیثی است که بکلیلی مکی محرک استفرغ است و آن دیگر بقوی و مانع
 و این برود در قلب آدمی شایسته نیست و ازین لایح نرو و واضح تر جگونی در عین نادر و متعبد
 جلیلیا و زنا را آنها که تی در پیش نهاده اند و آنها که سیخیم خرمی مانده اند این جماعت عقلان
 یا محائین با جماع علمای عالم و عقلا و حکمای نی آدم این حق در کمال عقل با اهل ایمان هم سان اند
 و ماطبقه اهل توحید هم شان دارند و اینجاست که با ایمان توحید مخاطب اند و بر ترک این معاملات معاتب
 و معاتب و اگر در عقل ایشان خللی بود می این خطاب بر انسان و انبوهی که تکلیف عاقل و ناتوان
 و الزام ضعیف و نادان از طریق حکمت و فائده است و درست و اگر عقل کوتاه من خلط اندیش
 من و تو کار بارادوام و نظام بودی به بخت سل و دعوت انبیا و عطا و با و فضا و ارشاد و علما
 و حکما به حاجت بودی و درین فائده که می نمی تحت نبوت و خرق رسالت است معلم عقل ستمای
 که چون شب در آید به حبس خواب آسایش حواس است و غالب آدمی مطیع بار و مرکب کاست
 تا شب نیا ساید روز بار نوازند و سیدی اختیار معلم عقل است و بار موبد سمع مفر ما که فکر اللکل
 الا قلیلا لاصفة بهیچین سگوید و من اللیل قتیلا به نافلة لك معلم عقل آرام و ساین سقا

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است
 و در بیان اسرار و رموز است

[illegible]

پس ہوا یہ دو رنگہ تہہ ہمارا گلاب اور قند گلاب

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مواصلتیں کی کوئی ضرورت نہ ہو
 کہ وہ ان کے لئے
 میں کوئی اور چیز نہ ہو
 الف مقصودہ کی کوئی اور

[illegible]

Handwritten notes at the top of the page, including the number 100 and various religious phrases.

<p>پیدا شد از پهلوانان به خدمت گاهی تا خنجر که چون گیسو را یاری میکرد و شمشیر مشعل داری چون بر قدم تو قف طالع دیدم در لباس خیا بر دام عصای درشت و آنجا نشانی نیمی آوازی نرم و نیمی گرم بر قوم گفت که است و عشق سوزانی و در مرقعات او نیم هم او زبان من ای جوان بیشتر از من که تو بدی فاکتة راجع الیک اگر صاحب آفت را چو خون که منم مروری معنی و عاشق را بگریز و انداخته و فرج و بسط و تبصیر از قار و رده و فرج و تبصیر از قار و رده</p>	<p>پیدا شد از پهلوانان به خدمت گاهی تا خنجر که چون گیسو را یاری میکرد و شمشیر مشعل داری چون بر قدم تو قف طالع دیدم در لباس خیا بر دام عصای درشت و آنجا نشانی نیمی آوازی نرم و نیمی گرم بر قوم گفت که است و عشق سوزانی و در مرقعات او نیم هم او زبان من ای جوان بیشتر از من که تو بدی فاکتة راجع الیک اگر صاحب آفت را چو خون که منم مروری معنی و عاشق را بگریز و انداخته و فرج و تبصیر از قار و رده و فرج و تبصیر از قار و رده</p>	<p>پیدا شد از پهلوانان به خدمت گاهی تا خنجر که چون گیسو را یاری میکرد و شمشیر مشعل داری چون بر قدم تو قف طالع دیدم در لباس خیا بر دام عصای درشت و آنجا نشانی نیمی آوازی نرم و نیمی گرم بر قوم گفت که است و عشق سوزانی و در مرقعات او نیم هم او زبان من ای جوان بیشتر از من که تو بدی فاکتة راجع الیک اگر صاحب آفت را چو خون که منم مروری معنی و عاشق را بگریز و انداخته و فرج و تبصیر از قار و رده و فرج و تبصیر از قار و رده</p>
--	--	--

Handwritten notes on the right margin, including the number 100 and various religious phrases.

Handwritten notes at the bottom right of the page.

مستطابت دیں جس دہم شمس ۲
علیہ السلام علیہ السلام علیہ السلام
دینا دلی خود نظرن ۱۲۹۶
جس وقت

[illegible]

المقامة الثانية عشر في المسائل الفقهية

[illegible]

که طالب سلیم بی حیانت طلب بی عقل بن تبا^ش بر سر کرسی و ملک مالتونگی بعلیم و سرسلند
 درین عالم بر سه دوست و خلقان یوش است^۱ عمامه که فرسوده نشود دانست که بعلیم علم و غیرت
 جامه که کس نگردد دانست که بطراز دانش مطرب است اول تشریف که در نهاد دم افکنند که دران
 سجود ملک و محسود فلک شد، حائره علم بود و علم آدم را که آسمان و کوهها و بر که تیر و عکاس^۲ زمین
 علما دانستند که علم لباس علم از اعراس مسیح تر است از افرات و فرات و سیح^۳ نظم

<p>وَالْعِلْمُ نِعْمٌ فِي الْمَا فِي الْبَاقِي و علم نافع ترست در اس جهان آسمان وَالْعِلْمُ صَحِيحٌ فِيهِ رِقِيَةُ الرَّا و علم گد در اس افنوس امون گد</p>	<p>وَالْعَمَلُ شَرَفٌ مَجِيدٌ وَتَرَا فِي و عمل نزر گستر محوسست و تراق تَوَرَّتْ صَالِحَةٌ لَهَا عَاكِلَةٌ و صاحب علمیت بهشتی کی را بی او</p>	<p>وَالْحَمْدُ أَكْثَرُ فِيهِ مَخَالِكُ سَبِيح و داد الی همایست که در این کس و نیست الْحَمْدُ وَأَمْسِرُ إِلَى الْعَالَمَاتِ لَمَّا شند ناهایات زمانه ماتنی است علم</p>
---	--	--

ای قیامت ۱۲

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کمال ای گشت ۱۲
درانی اسم حاصل از ۱۲
فان روح سخاوتی معنی اشول
رقیه نعم برای تنه و بیکان
شم رشت در اول ۱۴
سجده توحیدیں دیگر رسم دادو
میفرماد که او حق ما را از انزود علم ۳۰
وطن آه آه سده
آدم را

[illegible]

7

ج بالضم ۱۲ مروج یعنی تاوان بود بخشن غرم
عین یونین رخ رازی آمد
۱۳ معروف لغیر غم و سکون
۱۴ استوار شدن ۱۵
۱۶ بختی استادن بجا
۱۷ اللام اسم فاعل از رسو
۱۸ برای رسیدن به منزل

از جمله بدو اندر رسیدیم و از رشتان باستان کوه و درختان آن شهر شهور و در خطه مشرق ظاهر
 کردیم گفتم سبحان الله است هوای بدین طبعی و تربیتی بدین طبعی این بقعه بدین بسیار
 و سرشت مکرر و صفت است از بامین بهشت و درختان جیامن و در بامین و از بار
 بماندم و بیند آستم که در اقصا و براتنگ تاشیلانی و رنگ در غصان شجره طولی نظاره گفتم **قطعه**
 حسبت ما جنة الحسنی
 ششتم از اوست در حسن پاکیزه
 کافا خدو حقیق بالمری
 لریان خار و رست که در گره شرف
 از غایت تیره و خوبی دلش
 در برگرفته خاک چمنای اویش
 هتی ز نامهای پستی می همد
 نه بخار و همه بجز رست و تراب و همه مشک و کا و خوشک نکس که مسکن اصلی درین دیار دارد و مفت و مهر
 درین برای سازد با خود گفتم که چون رسیدی بانهار و خدیو و خورق و سدیر بنشین و آرام گسیه
 قد سقطت علی الخدیو و سقطت الشک علی الخیر پس بدیدیم که این همه بنهار و از بارش
 ضربه قوت طبعی است از عالم جسمانی بروحانی باید آمد و قدم از منزلان همی و شمولی بروان بنیاد
 از خانه خاک بر حلقه فلکی و از دواهی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که این همه رنگ و بوی محبت و هو
 ز بهی طبع زاید نه از سلیم عقلی که رنگ و بوی فربختن و آرزوی مونسان است در صاحب
 فرهنگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و بنمایش و آرایش سرور نگر و در بایشن تا رجال
 ین اطلال بر سنگ امتحان بیازماییم و بجاس انفس هر یک بیاساییم و روزی چند درین
 غنه المادی مغرور شوی سازیم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر طبعی قالب
 در صورت با معنی و ظاهر با باطن متوازی و متساوی افتد خود پای اقرار سفر بعزم اقامت درین بار
 سلام و سلامت بکشاییم و اگر این گلهارا با خارا و زبیشی بود و این سیمهارا با سیمو کشی
 و در کرب منزل دیگر را نیم و نیت تحویل بر خوانیم که عزم جوینده و قدم پوینده بمنزل شاد و بود

جزو پنجم

از این کتاب در این روز و در این شهر و در این خطه مشرق ظاهر کردیم گفتم سبحان الله است هوای بدین طبعی و تربیتی بدین طبعی این بقعه بدین بسیار و سرشت مکرر و صفت است از بامین بهشت و درختان جیامن و در بامین و از بار بماندم و بیند آستم که در اقصا و براتنگ تاشیلانی و رنگ در غصان شجره طولی نظاره گفتم **قطعه** حسبت ما جنة الحسنی ششتم از اوست در حسن پاکیزه کافا خدو حقیق بالمری لریان خار و رست که در گره شرف از غایت تیره و خوبی دلش در برگرفته خاک چمنای اویش هتی ز نامهای پستی می همد نه بخار و همه بجز رست و تراب و همه مشک و کا و خوشک نکس که مسکن اصلی درین دیار دارد و مفت و مهر درین برای سازد با خود گفتم که چون رسیدی بانهار و خدیو و خورق و سدیر بنشین و آرام گسیه قد سقطت علی الخدیو و سقطت الشک علی الخیر پس بدیدیم که این همه بنهار و از بارش ضربه قوت طبعی است از عالم جسمانی بروحانی باید آمد و قدم از منزلان همی و شمولی بروان بنیاد از خانه خاک بر حلقه فلکی و از دواهی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که این همه رنگ و بوی محبت و هو ز بهی طبع زاید نه از سلیم عقلی که رنگ و بوی فربختن و آرزوی مونسان است در صاحب فرهنگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و بنمایش و آرایش سرور نگر و در بایشن تا رجال ین اطلال بر سنگ امتحان بیازماییم و بجاس انفس هر یک بیاساییم و روزی چند درین غنه المادی مغرور شوی سازیم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر طبعی قالب در صورت با معنی و ظاهر با باطن متوازی و متساوی افتد خود پای اقرار سفر بعزم اقامت درین بار سلام و سلامت بکشاییم و اگر این گلهارا با خارا و زبیشی بود و این سیمهارا با سیمو کشی و در کرب منزل دیگر را نیم و نیت تحویل بر خوانیم که عزم جوینده و قدم پوینده بمنزل شاد و بود

از این کتاب در این روز و در این شهر و در این خطه مشرق ظاهر کردیم گفتم سبحان الله است هوای بدین طبعی و تربیتی بدین طبعی این بقعه بدین بسیار و سرشت مکرر و صفت است از بامین بهشت و درختان جیامن و در بامین و از بار بماندم و بیند آستم که در اقصا و براتنگ تاشیلانی و رنگ در غصان شجره طولی نظاره گفتم **قطعه** حسبت ما جنة الحسنی ششتم از اوست در حسن پاکیزه کافا خدو حقیق بالمری لریان خار و رست که در گره شرف از غایت تیره و خوبی دلش در برگرفته خاک چمنای اویش هتی ز نامهای پستی می همد نه بخار و همه بجز رست و تراب و همه مشک و کا و خوشک نکس که مسکن اصلی درین دیار دارد و مفت و مهر درین برای سازد با خود گفتم که چون رسیدی بانهار و خدیو و خورق و سدیر بنشین و آرام گسیه قد سقطت علی الخدیو و سقطت الشک علی الخیر پس بدیدیم که این همه بنهار و از بارش ضربه قوت طبعی است از عالم جسمانی بروحانی باید آمد و قدم از منزلان همی و شمولی بروان بنیاد از خانه خاک بر حلقه فلکی و از دواهی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که این همه رنگ و بوی محبت و هو ز بهی طبع زاید نه از سلیم عقلی که رنگ و بوی فربختن و آرزوی مونسان است در صاحب فرهنگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و بنمایش و آرایش سرور نگر و در بایشن تا رجال ین اطلال بر سنگ امتحان بیازماییم و بجاس انفس هر یک بیاساییم و روزی چند درین غنه المادی مغرور شوی سازیم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر طبعی قالب در صورت با معنی و ظاهر با باطن متوازی و متساوی افتد خود پای اقرار سفر بعزم اقامت درین بار سلام و سلامت بکشاییم و اگر این گلهارا با خارا و زبیشی بود و این سیمهارا با سیمو کشی و در کرب منزل دیگر را نیم و نیت تحویل بر خوانیم که عزم جوینده و قدم پوینده بمنزل شاد و بود

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or title, appearing upside down.

ج

بسمی احب خوش ملا از ناز این
گشت ملک طری و تن مجید
و ملای را بعلل می الف زان
اصطفی صبا و حکم دلام
یعنی سند ۱۲
فانی یعنی پست
تأسی بقاف و مداد طر

七

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

[illegible]

شعر از خاک اگر خلاص گشتی بیدار
از بسکه خسته اند در دو پیکرین

و در هر گامی ازین خاک جای
قائده است و در هر قدمی موضع

این همه خار با زگل خسا طو رسیده است
و این همه غلبو تما از بود و تار با بر هم نهیده است

ز دایه ای مساجد تبرک است بعضی ازین خرابها معا بد مبارک است
انجا که پای می نمی مسجد گاه نهاده است

و آنجا که نظری کنی بازی جای شاید آن است
پیر ارشاد و دین خاک شهید است و نه ارعابد و دین

عبید جوان گفت اگر نه این بیوشند و آری نشین نامی
و آری هم بعضی بگذریم و میران کرانم خسته است

مرداحی و میران اطلال خسته را نتوانی بگویم
مگر نه بی عاشقی شیدائی کننم بخیره غنائی کننم که این غلام

نند گان ۱۲
داوودی ۱۲
برده و با معمار ۱۲
ایرانی ۱۲

پیر ۵ و ما جمو ۱۲

7

مخانی بعبقیر کمال
بازدم آید در صلیح
والله اعلم بالصواب
کسی که حسن سکس دارد در
نامی بود و دالیم کسی که بیگانه

ج

سفر جو پنجونچم باران حبی	و حیو نفرو تنها لال دارو	خجست برکت پس پیر پناهی
بگانه یوی سایش خیال دارو	برسین نظر ساقی بیا سو دم	در سایه خجستی مغنودم چمن چشم
بخا و دم می بدم خوش نوا و طیف	لقا بر طریقی دیگر نشسته	انبان عصا و پیش گرفته و مراقب
ترا و در املاد و پیش پوشیده	و ز می نفست مجا و خجستی می گفت	در برابر او ستری سر برافراشته چمن

بنی نود منزل اعلیٰ ای جوانی و قیام و سرور
آخری یعنی پیری ۱۲۰۰
ای مانع سخت در راه
در پیش ۱۲۰۰

چون خاک کنی من سپاسی
بریده پای مشک آن چشم
زیر چاکت سایه گلشن
اما همچنان زنده داشت دست در دامن چهره ای زلی با پای سحر

که اولیای شایگان یعنی کبک قامت تنها حکم را دشواری صفت شیطان و از دهن طالب سفر و خبر شیطان
مجدود و نامحرمی و هم طریقی را آداب شروط است بیرون از آنکه هم نازل هم منابل باشد و مطهر رخت در سایه
کبک درخت انگلند تخان این علم دین در حاضرت ادب هم طریقی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیاید که موت
که در صحبت سید علیه السلام چون غم برقی خاک را پاشند در دهان بار که در بخار زیناب زبا سحر کباب بر
کرد و از این چنین رخ فونی آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم سیکر و زیناب حال سحر
فلسفه لغز و غریب علی من
و کنت اقل مغلول علی اطلک
و بنتم اول مقدر و بر انا
و اندام می حاصل میش و خوردت

مدار و علم و محاسن از سر صلی الله علیه و سلم بود که گوشت میخند که خندت ابابکر خندید اگر در دست
سفر پای افزای هیچ رفیق در غیبتی آن صدیق بودی الا آنکه پای لنگ ما را سفرهای شاق و ایهام
مخوف عراق در پیش است که اسب هیچ رفیق در خطاب آن طریق کار بخند و خرج صدیق در آن مصیبت
بار خند و سفر که کام اول من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی بود و بدون باران ریه شاق
و تکلیف الا لبطان بود که از باران ابن سباط و خوش فقی سفر کرسی و عرش نباید اگر فقی
که است الاموسی علیه السلام خواست که با حاضر هم رستنی کند در دو گام سه دایم در پایش
نا در چهارم قدم دامن صحبت برایت فاشند و هذا فراق یسری و بینک برایت خواند تصوفی که
از خانقاه بدعوت سماع رود و از عالم تفرقه حلقه اجتماع خرامند که اگر گوید با او رستنی کند از مادر یاد
بجز و توکل بی معلوم و توکل قدم باید نهاد تا معلوم گردد که ماه با تو حرفی و سایه تو نبی سخنند
اذا عظم الطول قل المساعده
در جهان بار آویر و آن دوست هم در آن پوست خیزد الله که فی الکحیان
عجب و اگر معشوق طلبی خود رفیق جستن و بار بردن سد در استراحت و مستراح باب
اباحت بود و قطع
گرجوی از ولایت انصاف و حقیقت و گریزی از محله خلاصی گیر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

الحال کا چل چل کر دوزخ میں داخل ہو جائے گا اور

۱۵ صد است تو دلت است
از بارانی خوشی است نبی هر دو تن که را می
۱۶ به بوستاند در آغوش مرا

بازار و دولت
عراق و قاضی اصابت
عزیز مومنان
محمود آید

محققان و پژوهشگران
فیاض و دانا
محققان و پژوهشگران
فیاض و دانا
محققان و پژوهشگران
فیاض و دانا

و چون چاه سپین هزار رفته این بی جرم و شیمی رخاورد که بایان نمی توانست چون تمام مطهر مانده بود
 و لایم غذا را می خورد غشیه بر سوسن میزد و حکایت عارض او مشک چین بر بگسل کشید و این نظم
 غشیه کشیدن به پیونج چشمش بود
 و الی در خط حیرت مانده از خط و بنا گشت
 و الی در روز رخسار و جان از رخسار او
 ز فضل ما و تو نمی زحما رستی خوش
 گفت و دانی که عاقبت عقل و رای گزینی
 و ناست جای نمی نیت بسند از آنکه صبر است شکست و تو خوش نشین که چهل است بلبست وین بدایت شد و ما
 تو افروخت که شخص صابری گشت
 و چون شین که عقل از خانه بر نجات
 بوی دل ز بهر خدمت تو
 چه فراتشان سرای سیند است
 با و گفت که ای گل عشق نه بوقت بوی ادبی و ای صورت غم نه بوقت
 روی نهادی ندانم که به این جرعه را جامی در ختم و نه این شیشه را جامی در ختم
 بی عشق بچشمش مکر بود
 با چند غم پیچید در غم بود
 و خواستم که دیده از آن نظر دوم
 بگردانم و کشید نظره نظر به رخسارم اما سلطان محبت نفسانی را از ابطه طعنه روحانی گسته بود و بیضا
 ششوا فی در سندان سلطانی نشسته و تلمیس ابلیس میو ایون اسکاال افدیس شکل مانده و بای دل از آن دور گشت
 مانده و دانستم که روزی چند غمخوار آرد و گویا می باید شد و در و آسبامانده تا خود گفت که چشم من
 باید ساخت و غم می بی محال را باید نواخت و با این مهر و حسر باید که نوبت و این مهر باید بود
 زان شب که نزد کیسه مار دبانو
 در سار ز بان که او سازد با تو
 محله کار مکر و کمال
 خاکی و شکله از عشق میسر که المقدس گشت و چون ساعتی اندیشه کردم و خود را شیرینتر کردم و در هر
 انصیت را نوش کردم و غم در آغوش گرفتم و این غاشیه بر دوش نهادم و عاشق دار داد این مدا
 در دادم که ما این کاس بر نوشیدیم و بر تو کاس تو حسرتیم عیبت
 را زانی عشق تو جو کردیم سگرت
 خواهمی باران و خواهی برفت
 پس ز کوی تو گل برآه تو سل باز آمدیم و تقییم درین طریق بی رفتن
 نتوان بود و درین غار پر بارلی بار نتوان نمود و لیلی باستی که ما را ازین ظلمات ماک حیات بردی
 و ملاحتی شایستی که ما را ازین غوغا ببال نجات آوردی که این حادثه چون جدر اصم در می نهد
 و این کار چون دانه بر کار سبزی ندارد و کار با عی
 جز پنج من مانده و می کردنت
 بی سر شدم جو دانه در پای تو
 مکردم نند که خرم ز روز نداشت
 کاین کار کا و میجو دانه میایان نداشت

७५

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 42 and various religious or philosophical phrases in Persian script.

Handwritten text in the main body of the page, organized into columns and sections. It includes a large section starting with "عاشقان همی اندران حضرت" and another section starting with "و بادل مفریان".

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text or providing commentary on the main body.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the number 43 and various religious or philosophical phrases in Persian script.

1

ایمان و عمل صالح

سید الشہداء

وہی حضرت امیر المومنین علیؑ ہیں

و آنکه رها قبل کسر القری
و چون شاهان بر روی دول شدند گان درنگ و یوی سپید
و نازل تبرک و مراحل مبارک بدیده می رفتیم و شنیده را بدیده و خوشتر میکردم و سماع را به
اختیار میکردم تا بشهر بهمان یای اسناد و غربت بیرون کردم و عند مقامت و سکون
مردم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدم رای اقامت گزیدم تا طبع بدان شهر کشایشی باز
بخش آسیائی و عالم بنور حضرت بعی است و همان هنوز حضرت طبعی غفرم روزی چند از نو است
قبول که کنم و برین بساط قبول که کنم و نیز ستوران اسبها بار نهان بود و وقت نهار و آب دادن چون
زرم توقف استند است مصمم گشت و در رای اقامت محکم ثغوم طواف و گشت کردم و در وی صحبت
و شت آوردم و هر روز با وازه نازه بدر و اوزه می شدم و هر روز در حیت و جوی مجله و کوی می بودم
و روزی جمعی و بدم بسیار و خلقی بشمار بر صوب معین پیدا دیدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
علوم می شد که در بدن اسب چیست و در آن نگ و یوی عجب چیست تا پیس را با گوش
رسیدم و در صورت حال از وی پرسیدم گفت اینجا بر نایت که نسبت تا عرق سودا است و امر و
و شنید شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند امر و نصرت
ش نهادند و آنکه چون نگارستان در بهارستان نشسته است و دست و پا به غل و بند بسته
سطح بند عشق از همه بندها بسته روی و رای بدان جهت آوردم و قصد بدان بقعه کردم و چون
نمای جان و خاک متراکم بهمون رسیدم و بای از آستانه در میان نهادیم و دیدم طیف
سته و بر نمای طریف روی نشسته بدوشش خاموش و غمگین و منتهی و منتهی و منتهی و منتهی و منتهی
اصالت میدید که مدافع از وی لومی ایالت میرسد و قدم در قید و اسارت و بای در
و غمگین است که چون مردار در عارض چون کس را بای بارید و جدیت لگانه
ی زرم و سازی گرمی بر داحت و می گفت

<p>هَذَا عَلَمُكُمْ فِي خُتْمِ سَاعِدِي</p> <p>این ریاضی تهاست در خود جرج سن</p>	<p>لَا تُخْصِيهِ قَتْلِي لَيْسَ تَرَى حَالِي</p> <p>بر اندر از احوال یکس من با صبح بیدار گشت</p>	<p>و الشوق في شدة عِلَالِي</p> <p>هوت در بیان تنگی من</p>
<p>اگر پیر این وصل تو بر بالای من بود</p> <p>چنین دلی و محبوبان ندی عاشق</p>	<p>بهم عالم حدیث بت و الامی نبود</p> <p>سرگردون گردند زیر پای من نبود</p>	<p>فِي هَوَاكَ حَاشِقٌ حَالِي</p> <p>شده بند تو دی پای من نبود</p>

ای سگر
وای

[illegible]

۱۲
بسمی ارکان، صدراعظم
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵

کتاب در علم دل خلد برین می بینیم و بدی از درهای شست رسیدیم ابیات

بر خاک زمین نگار میدیدم	در بهمن دوی بهار میدیدم	وز عکس رخ بتان ناتاری
میدیدم دل از آرزو میدیدم	بر فرق خمار برسی سروی	هر روز گل نشیب رسیدیم

با خود گفتم که در این عالم فلک امیرش بالسی و آرزو از راه عشق آید زین کجای که جهان مجازی بی حرف و تشنه نشاید بود و در عالم خدار نامکمل دل از زباید آسود و در دنیا می رفتی و درون پرست بی معشوق و لایق خاست نشست نتوان کرد پس بحکم دلالت این مقال در بحالت معشوق می طلبیدم و در جستجوی مایه جاکم میدیدم با دل خود گفتم که مراد برین بجای که مجسم طراز شتاب و دوی روی ملک غریب عشق باید پیش از آن که ریاض کافور بر سودا این مستور بدیده و شایسته صبح صادق بر بر این شب غلبت کند و عشو

عشق اسیر و بان از سایه مویان خود بر آید و مهرش زنی آن ز ستوی خدای است ز بود اشعار

فکس من شتاب عاصیه	مشتی الحانین فی اوقات صید	و کس لعل استیصال الشیبه طعمه
اینست که مانند انگش سید و شاد	رفقار و لو کاش د جامه ای کو دکال	بست بعد روشن شدن چای چشید
فکس من شتاب عاصیه	و طارقات نذر التیید از نرگ	بهر کس و خصه اللذات شیطانه
این دوی که برای بهر پای ای می	و حادثات رسامه و میری هرگاه درود	بهر آینه سیر و داراج مرا سلطان
و میر حیدر ریاض التیید از نرگ	از نرگ کالطبی من فهد و سحر	گفتم من از آنکه این صبا از میان
و از نرگ سیدی میری هرگاه درود	سیل زرم باسد از نور و گرگ	

شام بر آید و این صبا از نرگ غلام روی می آید و دستی بر نیم زخم کستی بر باط فلندری خرم زخم و با ماه و بی کنند و ز نیم و با شکسته می در شکم و عقل فلان از احقان بر نیم نفس بر صر اشکال و در نیم و چون این غم در کردم و حقوق خدا نیست نمودم و اسباب تجت جت کردم گفتم اول بار بنی بری شرط است که حکما جت و علمای این حدیث را در بن و بنویسند و مختلف و در بن و وصعت با توفیق اختلاف بسیار است و گفتگوی بهتار شیخ بونواس ادرین باب مبنی و اگر گشت امیر ابو الفراس ادرین کوی علتی و دیگر آن کی سخن از مظهر و گوشتوار میگوید و آن دیگر راه از کلاوه و دستاری پوید و فوج از تقایمی قوم لوط این بهر ب انصرت میکند و قومی از ذریت و او داین دیگر مذرب ا قوت میدیند و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مایه شرائع است و بطال طاعت است جاده این راه می نماید و تسکین انگاش و اسف

ار کلمه ۱۲ باطل کلمه ۱۳ کشته راه ۱۴

کتاب در علم دل خلد برین می بینیم و بدی از درهای شست رسیدیم ابیات
 در بهمن دوی بهار میدیدم
 بر فرق خمار برسی سروی
 هر روز گل نشیب رسیدیم
 با خود گفتم که در این عالم فلک امیرش بالسی و آرزو از راه عشق آید زین کجای که جهان مجازی بی حرف و تشنه نشاید بود و در عالم خدار نامکمل دل از زباید آسود و در دنیا می رفتی و درون پرست بی معشوق و لایق خاست نشست نتوان کرد پس بحکم دلالت این مقال در بحالت معشوق می طلبیدم و در جستجوی مایه جاکم میدیدم با دل خود گفتم که مراد برین بجای که مجسم طراز شتاب و دوی روی ملک غریب عشق باید پیش از آن که ریاض کافور بر سودا این مستور بدیده و شایسته صبح صادق بر بر این شب غلبت کند و عشو
 عشق اسیر و بان از سایه مویان خود بر آید و مهرش زنی آن ز ستوی خدای است ز بود اشعار
 فکس من شتاب عاصیه
 مشتی الحانین فی اوقات صید
 و کس لعل استیصال الشیبه طعمه
 اینست که مانند انگش سید و شاد
 رفقار و لو کاش د جامه ای کو دکال
 بست بعد روشن شدن چای چشید
 فکس من شتاب عاصیه
 و طارقات نذر التیید از نرگ
 بهر کس و خصه اللذات شیطانه
 این دوی که برای بهر پای ای می
 و حادثات رسامه و میری هرگاه درود
 بهر آینه سیر و داراج مرا سلطان
 گفتم من از آنکه این صبا از میان
 از نرگ کالطبی من فهد و سحر
 سیل زرم باسد از نور و گرگ
 شام بر آید و این صبا از نرگ غلام روی می آید و دستی بر نیم زخم کستی بر باط فلندری خرم زخم و با ماه و بی کنند و ز نیم و با شکسته می در شکم و عقل فلان از احقان بر نیم نفس بر صر اشکال و در نیم و چون این غم در کردم و حقوق خدا نیست نمودم و اسباب تجت جت کردم گفتم اول بار بنی بری شرط است که حکما جت و علمای این حدیث را در بن و بنویسند و مختلف و در بن و وصعت با توفیق اختلاف بسیار است و گفتگوی بهتار شیخ بونواس ادرین باب مبنی و اگر گشت امیر ابو الفراس ادرین کوی علتی و دیگر آن کی سخن از مظهر و گوشتوار میگوید و آن دیگر راه از کلاوه و دستاری پوید و فوج از تقایمی قوم لوط این بهر ب انصرت میکند و قومی از ذریت و او داین دیگر مذرب ا قوت میدیند و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مایه شرائع است و بطال طاعت است جاده این راه می نماید و تسکین انگاش و اسف

کتاب در علم دل خلد برین می بینیم و بدی از درهای شست رسیدیم ابیات
 در بهمن دوی بهار میدیدم
 بر فرق خمار برسی سروی
 هر روز گل نشیب رسیدیم
 با خود گفتم که در این عالم فلک امیرش بالسی و آرزو از راه عشق آید زین کجای که جهان مجازی بی حرف و تشنه نشاید بود و در عالم خدار نامکمل دل از زباید آسود و در دنیا می رفتی و درون پرست بی معشوق و لایق خاست نشست نتوان کرد پس بحکم دلالت این مقال در بحالت معشوق می طلبیدم و در جستجوی مایه جاکم میدیدم با دل خود گفتم که مراد برین بجای که مجسم طراز شتاب و دوی روی ملک غریب عشق باید پیش از آن که ریاض کافور بر سودا این مستور بدیده و شایسته صبح صادق بر بر این شب غلبت کند و عشو
 عشق اسیر و بان از سایه مویان خود بر آید و مهرش زنی آن ز ستوی خدای است ز بود اشعار
 فکس من شتاب عاصیه
 مشتی الحانین فی اوقات صید
 و کس لعل استیصال الشیبه طعمه
 اینست که مانند انگش سید و شاد
 رفقار و لو کاش د جامه ای کو دکال
 بست بعد روشن شدن چای چشید
 فکس من شتاب عاصیه
 و طارقات نذر التیید از نرگ
 بهر کس و خصه اللذات شیطانه
 این دوی که برای بهر پای ای می
 و حادثات رسامه و میری هرگاه درود
 بهر آینه سیر و داراج مرا سلطان
 گفتم من از آنکه این صبا از میان
 از نرگ کالطبی من فهد و سحر
 سیل زرم باسد از نور و گرگ
 شام بر آید و این صبا از نرگ غلام روی می آید و دستی بر نیم زخم کستی بر باط فلندری خرم زخم و با ماه و بی کنند و ز نیم و با شکسته می در شکم و عقل فلان از احقان بر نیم نفس بر صر اشکال و در نیم و چون این غم در کردم و حقوق خدا نیست نمودم و اسباب تجت جت کردم گفتم اول بار بنی بری شرط است که حکما جت و علمای این حدیث را در بن و بنویسند و مختلف و در بن و وصعت با توفیق اختلاف بسیار است و گفتگوی بهتار شیخ بونواس ادرین باب مبنی و اگر گشت امیر ابو الفراس ادرین کوی علتی و دیگر آن کی سخن از مظهر و گوشتوار میگوید و آن دیگر راه از کلاوه و دستاری پوید و فوج از تقایمی قوم لوط این بهر ب انصرت میکند و قومی از ذریت و او داین دیگر مذرب ا قوت میدیند و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مایه شرائع است و بطال طاعت است جاده این راه می نماید و تسکین انگاش و اسف

و لا تشكك فيهم

ایشان مانج ماه طنازی کنت **استاد** عار

همه سیم و بزرین سواران	پیر و میان و بیرون گوتواران	ز بهای بخت و ز فرشتان
رگسویا می کشین سکاران	لگا عشرت و لبوس و تماشا	چو شه و شکر و باد و گواران

شک و اندیشان بر نافه حسن بخند و نسیم حبیب استیل ایشان بر عود و عجب چرخ بزد و از غاب محضو ایشان
هزار دل در خضاب خون و از زگرش قمان ایشان هزار جان مفتون شده ابرار و در عشق ایشان زانار
ریان بسته و اخبار در همه ایشان همار گشته فتنه ماروت ماروت یکی از نشانهای ایشان

[illegible]

—

جہت عمارت ادبیات
۱۲۰۰
رسالہ شان و شوکت
دست سحران و طعنان
پہاں شدہ ۱۴
۱۳۰۰
فہرست کتب
۷۰۹

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
الذين هم خير خلقه

[illegible]

ملكو و انجى كوير زيبست مرقو البنية على المدعى واليهى كل من لكو ان مكنى ما لكو

[illegible]

این کو بهار عادل است
 آبا و اجداد دل است
 نام از این پیر بنیاد دل است
 پس چون شکایت پیر نهایت کشید و این فقره غایت رسید
 گفت ای پیر خوش حکایت دای مرد صاحب شکایت
 در میان آدمیان است و حکم تو بر سود و زیان من روان و خانه من
 تو را در فدا و آزار

بسم الله الرحمن الرحيم

در حرمان و محرومان و بیار و بیابانی

در نهایت صید بدار کشائی نیست گوشت بود که از آفتاب و شمشیر نماند و از شکاب و بیانی نماند ازاده آن
که در شد اندر صورت بود و در مکان مجبور و در واقع شکور بود اگر چه حواله الکلی محمول چون حد است
از باغ بدماغ پیر سیاه این بنیوت و ازین حدیث در گذشت و با عذر اوست که صفای پیش از بدو است
چون چادر او ای می نماید لهذا هموم و غم و اندوه و جاد و مضطرب و خوار و خجسته

الأكاميرد فم خدي الحكاية
فقد اشكو المريض لاشكاية

بامعین افروز خاک امانت بنور مرشدان معین باشد که دانش حق را به تحقیق این کتب غرضخواه این کتب

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وہاں پہنچ کر انہوں نے دیکھا کہ وہاں ایک بڑا سا درخت تھا جس کے نیچے ایک بڑا سا پتھر تھا۔ انہوں نے پتھر کو ہٹا دیا اور اس کے نیچے سے ایک گڑبڑا ہوا آواز سنا۔ انہوں نے دیکھا کہ وہاں ایک بڑا سا درخت تھا جس کے نیچے ایک بڑا سا پتھر تھا۔ انہوں نے پتھر کو ہٹا دیا اور اس کے نیچے سے ایک گڑبڑا ہوا آواز سنا۔

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>تَوَاجُّهُ بِجَمَلِ لَيْسَ لَهُ صَبَاحُ شام و اولی بیت برای آن صبح عَلَى طُوبَى أَنْ خَلَعَ الْعِدَارُ ریاضی کردن باین گشته شد فَإِنَّ الْعَشَقَ أَوَّلَهُ مَلَامُ نیز باینه عشق اول آن طاعت</p>	<p>وَلَيْلُ الْغِي لَيْسَ لَهُ طَهَارُ و شب گمراهی نیست برای آن إِذَا مَدَدْتَ إِلَى كَأْسِ غَمٍّ هم گناه دراز کردی و دست بسویال درت است وَأَنَّ الْخَمْرَ أَجْرُ حُصْنِ و سر آینه شعله آن حصانیت</p>	<p>إِذَا بَصَّرَ عِدَارُ فَلَيْسَ لَهُ هم گناه سید شد رخسار نیست حد در گناه فَلْيُتَوَقَّ الْكَمِينَ وَلَا الْبَسَارُ بسیانی غم را دست و چوب الی رسیدن و چون از رعدت غفلت نه شبانه</p>
---	---	--

دولتون قاف و آفرقونان
بیشتر خوب ۱۲

رشتن غریب

وزارت معادن و صنایع معدنی
تهران - ۲۴

ایا ہر بیعتی
ظاہر ہو گیا

عزیز الہی

مجلس

۷۳

۱۰۰

[illegible][illegible]

بغداد و حبشہ ہر دو
میں تازیانی جیو گیتی گردن
حکیم
نظم و نظم قافہ در المصطفیٰ
سلام بحسن بیکشہ قلندر

کاف نادری یعنی نادری خان غلامان و شہ
کاف نادری یعنی نادری خان غلامان و شہ

نمودن بحسب قاعده سبت زائد

ششده ری پنجده سال نشسته کرد و بام از دانشی اگر توان بجوی نمایانی با کمالی بجای آید
شف بکمال طمّیر تمّین این چیز منقش و ملوک با چندین عجایب قدرت و عوایب غفلت اگر گرفتاری
مشته از توبی احکامی بر جای نگذاشته بود تعالی این فی خلق السماوات و الارض لایبای بر و در و در
گوشم بپوش لب و از ما صغیر ازین علم و در تو آموزم و شیخ معرفت در بیت بر تو روزم تا حکیم
نا مقبول و طبیب معلول نباشی که طبیب معلول نا مقبول بود و

اَحَدَانِي مُخَوِّفِي الْمَلِكِ دَوَسْتِشَا
 اِي سَوْنَانِ مَن دَوِيد دَوَسْتِشَا دَرِ كَسِيد
 فَانْجُوهُ الدَّيْسَالِدِي كَبِيرُ
 مِسْ عَمَانَتِ نِيَارِ دِيكِي سِي جَارِ اَمَد
 وَشِيرُ مَهْ اَنْدَا عَاصِرُ مَهْدَمُ
 دَجَارِ دَوَسْتِشَا دَوِيد دَرِ كَسِيد
 فَانْجُوهُ الدَّيْسَالِدِي كَبِيرُ
 مِسْ عَمَانَتِ نِيَارِ دِيكِي سِي جَارِ اَمَد
 وَشِيرُ مَهْ اَنْدَا عَاصِرُ مَهْدَمُ
 دَجَارِ دَوَسْتِشَا دَوِيد دَرِ كَسِيد

<p>مکدونی عیون النکاس هو کبریا جان بیمار در ترنانه و تو نبیندیشی از ظلام و دبال رخ چون کوه را گهی دار و</p>	<p>ای طبعی بتو برآمده سال میکشائی ز دست و قیفال مرد بیمار از تو صحت ^{روی} جو می خود بیمار می دراز چونال</p>	<p>بر تو پوشیده جمله احوال نه تبری نکر دگار و سیل اینست دای آرزوی محال هست از جمله عجاب و هر</p>
---	--	--

پس گفت ای شیخ تو ندانستی که رکن اعظم وجوده احکم و مشروط اہم
و قد متاتم در باب طب معرفت نجوم است لابد بمہ علوم است کہ او و بزرگ سائنس مبیعات وقت شایعتر
درست بود کہ ہم ترتیب ترکیب تدبیر و تقدیر از زمان مکان اشغالی نیست و زبان عربست از و انلاک برگرد
حاک و فلک مختلف الادوار است گاہ فتح طوبی و گاہ مشورت گاہ معطلی سعادتی گاہ ملازم نجوم
و ندانستی کہ جملہ اجزاء و محاسن و قالب جسمانی منسوب است بدین دایره و برج کہ در منطقہ
فلک مشہور و معروف است و اسامی ایشان مذکور موطوعہ حکما ببارک اللہ فی جعل فی السماء عجباً
و هر علت کہ در ستر و دماغ افتد بوقت حمل صاحب آن باید کہ در حال ساتوی بود کہ سر آدمی محل است
و هر چہ و گر در آن افتد باید کہ ثور قوی حال بود کہ در دین بی نقص است هر چہ در وقت افتد

دو کلمه جملہ ہائے اوصاف اور صلیح ان کے نام ہیں۔

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "مقدم" (Mudamm) and other illegible script.

اینکه جزا از زمین بود که گفت بوی منسوب است و در سینه افتد باید که سرطان را قوی نمود و در
 در نایف افتد باید که اسهال را قوی بود و هر چه در دل افتد باید که سینه را مساعدی بود و هر چه در شست بود
 باید که سینه را از منقبی بود و هر چه در عورت افتد باید که عصب را سست بود و هر چه در پستان بود باید که
 قوس را علیه بود و هر چه در اندام افتد باید که جدی را جلدانی بود و هر چه در ساق بود باید که دلو را دوشی
 بود و هر چه در قدم افتد باید که حوت را علیه بود و هر چه در عضوی از اعضای آدمی بطبیعی مانع است و هر چه
 از بیض منضی را قابل است محل و اسد و قوس آتش است و حرارت و یوست بدانسان منسوب است این
 مسئله نازی خوانند و نور و سنبه و جدی است و سردی و خشکی بدانسان منسوب است این مسئله نازی
 گویند و جزا و سینه از دلو بادی اندر چسبند و در طوبت بدانسان منسوب است بدان
 مسئله بادی گویند و سرطان و عصب و حوت یکی است برودت و طوبت بدانسان
 منسوب است و این را مسئله آبی گویند و هر چه منشا کلت طبعی بعضوی سستی دارد
 که هر چه از متولدات عالم سفلی است از سقیض و پرورش عالم علوی است و این بر وجه
 اختلاف اشخاص بطریق اختصاص بعضی زست و بعضی ماده و بعضی لیلی و بعضی نهاری
 و هر چه که نهاری است زست و بویج لیلی ماده آفتاب لغت ادیان سونت است و اصطلاح
 سخا که کرده و با صفت ادیان نه کرس و با تفاق سخا سونت و ازین بر وجه چهار است
 و چهار غلب و چهار زوجه بدین مگو اک را درین بر وجه هبوط و عروج است و در سبب ارات
 درین بر وجه سیارات نورانی بر چرخ آسمانی هفت است و ماه مذکور و آفتاب منور از آن جمله است
 و از آن پنج دیگر زحل مشتری و مریخ و زهره و عطارد است و ایشان از اجسمه متحرکه گویند که کارکنان
 مجبور اند و تصرفان مامور اند و در حرکات ایشان اختیار شوق است و در طبیعت ایشان آن نیز
 و ذوق نه هر دو بر جی خانه که کسی است آفتاب که او را یک خانه و ماه که او را یک آشیانه
 حل و عقد یک خانه مریخ است و نور و سینه از خانه زهره و جزا و سنبه خانه عطارد
 و سرطان خانه ماه و اسد خانه آفتاب و قوس و حوت خانه مشتری و جدی و دلو خانه زحل
 و درون ازین مرابن هفت ستاره اطالع مختلف است و ضلالت مانع آفتاب گرم و خشک و عطارد
 و خشک و این مریخ گرم و زست و این مزاج حیث مریخ در خات گرمی و زهره

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word "مقدم" (Mudamm) and other illegible script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word "مقدم" (Mudamm) and other illegible script.

این کار و مسلمانان نمی شود ماندازه
 مسحت فيه وسيل العاوم
 بشماره کجی در علم کجی در علم
 نذر که ناطق بصیر
 در وقت یکبار از ما به علم
 الشمس و البدر و النجوم
 احباب و ما بهاب و ستارگان

یس پیر کربالی رعایت عذر سخن مایه است و گفت انمی پیر عمر فرسوده و عالم تنویده و هیچ پند ماست
مسلسل و عبارت نازل است بحکم کسب علم الطهور و صریح کفر و الحاق ارباب غیب سخن کشادگان
ماز ملک منعمین نواله دادن کار گزاف و بیهوده پو مان است و درین بیان آفت ضحافت

72.

سین بدین عبرت نهان چمن که ماه وز مهر فروخت آسمان آوازه در دال است که با یاقوت بیج مهر کردت مهرگان چمن	کواکب سحر یابد در میان چمن برون کلبه عطارد و کارگاه طراز دیده بر چرخ گلزار زعفران چمن همی شناسد که از لعلان خریف نم ماران طرف سبحان می خورند	شدت و شن ناریک باغ شمع زرد منو و کشتانی هم از نشان چمن از آن قفل هم سر داز چمن بیاید از آن قفل هم سر داز چمن بیاید
--	---	---

دو قامی دوستان و حرفیان بدو میدارند بنشیند و در آن نشین کرامی جوید و من
غم ایشان چه میدانم و نامه نگارانه ایشان چگونه سخن گفت سیاهی زعفران و تهنه خود باز آن دل
من از هجرت تو پر غم است و دیده من در فراق تو پر غم زعفران گفت این سخن که عالم گذاشته است
این سوازان همان ریخته است و در دهن من از ترگی خرمی آورد و دست و انگشت من بر رخساره از رنگ

و افسرده طبعیت	آن دیده بکا خنجر و در ماتم او	خونابه فرود گشت اندر دم او
و آذین چون معلول محرومان	دل تنگ میگفت طبعیت	سرهای خزان چو باغ پرود کند
فرو ختم آتشی اگر سود کند	در گمهای ملون در صحن چمن	بی سخت سلاطین و در ان مطهری کشید

ج
مور بطور در خانه دکاه و غیره و اندر عالم
گنبد و در حق این اختلاف است
سخن و بیان بسیار است
برچین نکرده است
فانی نامهای از نامهای حوالان می دهد
ایضاً از چمن هم سروده اند که در کتاب
تذکره و بیاضی نیست
ع

Handwritten text at the top of the page, likely a title or header, partially obscured by ink bleed-through from the reverse side.

در شربت شاد و روان بود عین گسترانید و میگفتند	از ریشش یک باغ میزدند
در وین بر سر کار از رنگ بود	در میان بنان در زمینی نگریست گله میخندید و میگفتند
چندان فراق خون چالو و تنم	تا خود قدم حله بیا لودنم
سیر است و آدن ویرا انتظار سیر است و میگفتند	رباعی
با فصل بهار در خواریم بنور	سیرت جام آن خواریم بنور
و خود از خلق لطیف و محبت پاکیزه از زمزمه سیر اندوخته بود باغ میزد و میگفتند	و
هر چند زره گره کند مژگوش	یا که شش هم گمان طاهره زن تو شش
باز آن شسته شد و میگوئی خودم از بر زبان شسته میگفتند	مروم ز غمت بنام زبان آسایم
در دور با از تو بدان آسایم	و خوشه انگور از گوشه رنجور چون پروین طلوع میکرد و در کاخ لاجورد
از شاخ زرد و خوشه پر گردن شور میخورد و میگفتند	چون شاخ زردان خنجر خوش
با خوشه در در شک یاست همی	انار پر خون گشته و پسته چون عاشق پشت شکسته در خاک می افتاد
و جعد و زلف بد لبه ان میداد و میگفتند	اشعار
در هم شاد از باد خزان می بینم	و بلند بایش آن تنها کم کن
آئی که زرین بر جبهه گرفته از بی مهری مهر گمان رنج گرفته بزبان حال این مثال میگفتند که ای شادمان	دلشده بشنود که گواه در واد و خار نه برگردن است و بر بانج او رخ رود من است و
ای باغ جوابت بی ای صیبت	بر گرد رخانی دیو میبای صیبت
و چون جام برشان لعل برشان بجاشنی ترش گشته میگفتند ای حال این شش بر فصل ریح از سر اند و لاجورد	پیش از این میخواستند
آری چه عجب شد سخن بند کشاد	زبان و زکرم خنجره فرود و تنم
بر داغ سیه وانه می ماند از ی	چون پیرشاکل بر شمع حاکمی بصوت حزین ستاخ بابرک و شاخ عم و شاکر
و کلاه آدای بوسان بر کم دوستان برین حد رسانید سالی سر یک سبزه و با شلق از دیده بارید و این	سخنان از زبان اند
شش از فطره چو سیمین سخن	بر عروسی که کنون در چمن است
	همه در حیرت و حیرت چون
	آب ستاخ بهر گام

Handwritten marginal notes on the right side of the page, written vertically. The text includes commentary and additional verses related to the main text.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a footer or concluding remarks.

بروزن دبیج یعنی فوجیکہ تب حفاظت لشکر و شہر کرد ۲ بحار مل و شیخ تالی سیری ۳

پروگرام و سہ ماہیہ وارہ

شماره

محنت کی بی پیر کر کن درج
 غلام و بیستاد و بیستاد حال از نامن چسب
 خاطر آن غمزد راج مسوی سباحت ۱۴
 قبل از تیرت و فغانی و روزن سالک
 موصوفه محض است و کابل ۱۲

۲۱
مؤید مکتبی انشاں اراکین جمعی درامی قلمداران
در آن اسباب ضروری خود گذارند و
از بنده کمال تسلیت و احترام
طلب بعینه صدق و خیر و سعادت
ارای و حاجتی نیست

۵۰ **وَعَلَىٰ رِجَالٍ شَاكِرِينَ**

[illegible]

و لا یفزع فون سی
سیردی بیابال کردی ۱۳
چایلیج بویج چاکاراز
سب زودم اعیانث
شعور اعیانث
اردانه دوزخی من کلمه گرامر
در شیخ العلی و در حد

در بیداری آل و فرزندان گفتگو پس مشتکی ۱۳
 در دوام نعم مال محدود و داد و ستد بر ع
 در وزن غراب یعنی کاف و پویشندی از ۱۴
 در دست نهادهای من این چهار اوج پیدایم ۱۵
 حضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه ۱۶
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۱۷
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۱۸
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۱۹
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۰
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۱
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۲
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۳
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۴
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۵
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۶
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۷
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۸
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۲۹
 در فاضل طلب و بیاد آه و بریدل شاد را شفی ۳۰

ای خلافت ۱۱

11/25/19

وہاں سے میرے والد صاحب

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 118 and various religious or philosophical phrases in Persian script.

وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ
وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ	وَمِنْ بَعْدِهِ الرَّاحِي قَوْلِي بِرَبِّهِ

پس چون پرغریب این ابیات عجیب بفرموده و این آن غرر و در بر فرمان افشاند و از تحسین
 به بنات انعمش و پروین رسید و هر یک پیران و انانی را و در حجابی که در پس طائفه که از تصانیب تازی گم
 بودند و از فن آدبی و لغت عربی و نحو و هند که این منظوم بریان علوم و مبهم استماع و طبع ایشان
 برسد گفتند شمایان مروت عالم نیست و این فوت تمام نه و خوشبختی تقصیر و تفتیش و محبت
 و در تحصیل و تحصیل ملامت و زعم و دونه و این جمعی را در بر این باشتی و جمعی را دست می زد و گشتی
 نیز از این خزن کبلی باید و از این گاه و آن یولی گرفت بی زحمتی و محو شد بولی آن مجو شد که
 آنچه و در جوف پیاله بود و بعد و حالت شد به زور و در خور و تلجایی در مراحى هست از ابری مطهره و نماند
 و از کوهی نوره بر شام توان خفت بنشیند این اقدار صابانه تیران زن میران تا مقصود
 بر تو خوانم ای پسر و زاین سحر
 با سلطان تحت خلافت خیر و شر
 دل گریز محبت بام و محبت
 باندگیری از زور و خیر و شر
 و اعدا و از حق و عدت بزرگان
 باندگیری از ظلمت و نذر خطر
 چو آنانی این نصیحت خوانی بفر
 بشناسی از نظر عقل و حس و شکر

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text or providing commentary in Persian script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the number 119 and various religious or philosophical phrases in Persian script.

نوش و شیر ملک و اقعد از شد از
 کو بگرشد خلیفه عهد و ایام
 و ز بعد آن خلافت این شیرین
 پس شد و گر معاویه جالس این
 و این حال مخفی و این قصه مختصر
 عبد الملک که بدسیر اوشت باز
 و ز بعد او زید شد آنکه شام سز
 مردان حلیفه گشت از آن پس سلطان
 آن خصم از تامل گردون داد
 یارانش است باز بدان تخت سرفراز
 یارانش از این ایشان گفت
 معتز سرور از محمد که همدیست
 پس مقتدر گرفت جهان را به تیغ نو
 ستمگر آمد از این و بعد او طبع
 پس مقتدی یافت بهان شکار
 را شد گرفت تخت خلافت بعد او
 احکام شرع ستون هم کرد و در
 اینها که آمدند و گرفتند تاج و تخت
 ایام جوگرش و گردون سیه و

اول گرفت سید عالم ازین سر
وز بعد او رسید خلافت بر سر
وز بعد آنجی باین رفتند چهار
وانگه نیکو گشت بعالم درون
وز بعد او معلوویه ابن نرید بود
وانگه ولید بن اسمان مشیر
وانگه ولید ابن نرید انگلی نرید
ان کو بنیز و خلقان معروف و مخفی
ساخته بود ازل و انکه برادرش
وانگه محمد انکه وصی نو دارید
حضرتش باز محمد ز بعد او
واحمد که بود حتمد و حافظ نظر
خامه گرفت تخت و براضی رسید با
ابوبکر بالغ آمد و او فتنه گشت سر
انگه رسید کار تبصره کریم
بنشست در بنات خلافت آن
وز بعد او گرفت بستخان سر
گاهی سپهر زید و گهی ازید بر سر
وز جو روزگار کران بود در آن

احوال شد رفتن او سرسبز و گرس
 وز بعد آن خلافت عثمان مبررسید
 اندک خلافت تبتیر و پس سر
 لیکن بجز رحل نزار وی رحل فضل
 هر دو آن بن حکم سپید کشاد در
 و آنکه امام عمر حیدر بر شد
 ابن الولید بود بر اسیم تاجور
 پس از نوامیه بجای میان رسید
 منصور و حسن محمد در راه بر
 مامون رفت تخت و پس از آنکه
 مازا احمد آن که حواذور استغین
 پس قصد داشت جنگ بکشت یکنی
 پس مشتی گرفت شبشیر کرد و فر
 قار گرفت ^{ای یکنی ناصر} شد تا حاکم زید و
 ستر شد آمد از پس رفت تخت بر
 پس مصطفی شد در آن منصب
 و امر خورست عالم از او پر حال و فر
 آخر وفا کرد بر بن سرداران بن
 وزیریم حادثات حذر به بود و حذر

بیرج این بر صاحب بلاغت از روایت فراغت یافت از چیه است ندای آفرین بر جاست و ممکن
از غایت نگر زبان بجا دند و آگوسین و آفرین بیا دند و این هر دو نظم را بر ساقی دیده سواد کردند
طبع و خاطر ارقوت و زاد ساختند و چون صبح صادق بخندید و نسیم صحرای شام بوزید و سحر بگذشت و باد
سحری همراز شد و چون شب رفته بطی عدم باز شد که با عی

Handwritten notes at the top of the page, including the number ۶۶۱ and various lines of text in Persian script.

نقش وصال نیستم ز ناله
 ناله چو کردی سبب ناخوشی جهان
 ناله چو کردی سبب ناخوشی جهان
 ناله چو کردی سبب ناخوشی جهان

المقامة الرابعة والعشرون في البرد

کتابت کردم از دستي که بخت او طلاق داشت و صحبت او طلاق داشت که وقتی در او این جهان سخاوتهای
 اغتراب بردوش نهادم و روی برآوردش نهادم غمی چون باد پیونده و قدیمی چون چمن سینه و درین
 سیاهی داشت و فلک دایمی سحالی او عطا سپهر از پر ویزن سحاب کافوری حیات و سوسن سیم خام بر فرو
 خاک میرخت ریاض لبایتین برغت مساکین بر بنده دوش بود و حیاض عالم تاب غلگی جوش لب تاب غلگی
 از غیش عترب گردون بود شاعر عباسان فرش با یونکیم سحر چمن پیکان ابدار حیات داشت و سحر چمن
 طبعی شدنی در در و در چمن مدتی بی آلت و مدتی تن در چمن سهری دام و جان در چمن خطری نهادم

هتلت للهنس جلدی فالمنی فی قص	و کون عیندی من شرب النوى	اسما اهل الکوی فی اهل
کس نمی توانی چو کوشش کن آن دو و معتدات	و پس یک سر ردمی صافی اسامان	اصا ساهل صافی در این آب با دست
و فی نوادی منه ذابا عاص	کل امیة صلت مطالها	نفوذها اقصا النوق و
در دل بر آن صافی در آن کجای که گدازد	پس کرد و کرد میگرداند در طالع	درین کجای که گدازد و گدازد
سفر چند با خطه باشد	خطر مرد در سفر باشد	قیمت و رونق بهمارو
آن که با که در مقرر باشد	زربلستان رواج دار و قدر	گرچه کان اشرف بزم باشد
بنود از محو سستی خاله	آب صافی که در شمر باشد	بسیار شمر شمر شمر و شمر

بمنزل می نوشتم و سر می میخ دی در گن پی خواصی سکر و دوا جزوا اعاضا بر تعاش طبعی رقاصه
 سکر و مار سبب شمی از شربهای آن عربستان دبار و تربیت که مقصد مقصود بود و فرو و آدم بر باطلی که
 غمار احمد و بود و شمع نور روز از قد قالی سحر بر آبی رسید و بود و قد قالی زربلین فلک را در چمن باختر آمد
 و عذا و روز رای جامه سوگ و آفتاب فلک آرای غم و لوک داشت لغت و نوز و ندان و فرزند

Handwritten notes at the bottom of the page, including the number ۶۶۲ and various lines of text in Persian script.

Handwritten notes on the right side of the page, including the number ۱۲ and various lines of text in Persian script.

۵۰ ستر حقن مانند ۱۲
 ۵۱ ساعد ساعد کمر و دو عین و دو عین
 ماروی یاری دهنده چوبی یکی ببارودی چوبی
 زانم کمر لاس و ماشی شلیمی تان بدو از غایت
 ۵۲ عو عالی تعبیری آزار کننده و شود و فواید بسیار و خوب
 ۵۳ مراد و این غایت شایسته بگفت

[illegible][illegible]

باز در کتب معتبره و معتبره که در این کتاب مذکور است

عمر بن الخطاب بن ابی سفيان بن حرب بن امية بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

79

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این کتاب از کتب اربعه است که در این کتاب
 بر طرز بدیع مقامات حدیثی و تفسیری و عقاید
 و احادیث و مباحث طبعیات و اشعار و کتب و کتب
 حکایات لطیف و غیره بقرائت و تفسیر و کتب و کتب
 بهجاست و انشای مفید و نشان کامل فن و طالبان کمال
 ساجد الحاکم و صاحب این کتاب است و این کتاب
 صلح الدین شیخ شیری از مشهورین و مشهورین
 عتیق و جدید و فاضل ابو بکر محمد صاحب مقامات عالیّه خداوند درجات
 اعلی الله درجه و علی علیین و نعمته فی نعمه و الشهداء و الصالحین و محسنی
 موضعه مطالب و نزل غواشی کاشف است بر حاشایات و اشارت شیرینیه
 در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 غایات از و سبحان جناب عبدالرحمن بن سیدنا محمد و آله
 علیه الرحمة و الغفران در مطبع این از نزل اعلیّه بل الشی فی الحقیقه خاکبای حاجیان
 مشعر احرام و تراب اقدام را امان رو و غنّه منوره حضرت خیر الانام علیه الف الف تحیة
 و سلام و متوقع الطاف حضرت محمد و پیغمبر و ولی محمد غفر الله له و لوالدیه و لاحسن
 الیه ما و البیّن مع غوث حسن اسلوب و در شهر محترم محرم سال که هزار و دصد شصت و نه از شهر
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در مطبوع طبایع گشت و الحمد لله که نقش مراد و خاطر خواه صوت
 است به تصویر تصحیح الفاظ و توضیح معانی بفرق ریزی بسیار بر کسی نشست کنون زیاده
 و کمی نقاط و تبدیل صوت حروفی از لوازم صناعت چاپه اشکار و بدو صحیح و منظم معذور
 پنداشته بدعای خیر و اقبال و آرزو

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

